

(۶۸۶)

اعنی - کلمات لطیبات

تُعَاثِ عَالَمِکِی

تصحیح
عالم جناب سید اولاد حسین صاحب شادان بلگرامی

بفرمائش



شیخ مبارک علی تاج عمر کتب

اندرون لوہاری روازہ لاہور

۱۹۲۹ء

در مطبع گریجوی پریس لاہور با اہتمام ایڈیٹور اللہ علیہ

بار دوم

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ

13355

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بعد از شاهی شاهی باوشاهی که سلطنتش مصون از زوال و انتقالست پس از اتمامی ستایش
 آن پادشاهی که حلقه برین گشاید زینت گوش همه تاسر سلاطین عالمگیر و رنگ زیب همایون فال بر روی مهر
 ایچا بی و انقوران سخن رس و سخنوران صبح نفس پوئیده نماند که درین نسخه موسوم بر قعات عالمگیری
 ملقب بکلمات طیبیات که مولف ازرقم کرام باوشاداد گستر عدل پرور ابوالمظفر محی الدین محمد
 اورنگ زیب بهاور بادشاه بن روستاست اناراشد برهان همین پور خلافت و فرزند سعادت
 توام کنایه از پادشاه زاده کلان سلطان محمد معظم المخاطب بشاه عالم بهاورست و در بعض جا سلطا
 محمد اعظم شاه بهباده بادشاه زاده دیگر نیز بفرزند سعادت توام ملقب شده و فرزند
 عالیجاه خاصه القات سلطان محمد اعظم شاه بهاورست زو برادر نامهربان عبا رست از داراشکوه
 برادر کلان ^{یعنی زاده} حضرت و فرزند زاده عزیز و فرزند زاده بهادر داده است از محمد معتز الدین بهاور
 پسر کلان شاه عالم بهاور و محمد بیار بخت بهاور همین پور سلطان محمد اعظم شاه بهاور و فرزند
 زاده عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بهاور پسر دوم شاه عالم بهاور و عمده الملک مع المہام و آن
 فدی اشارت از سدخان که بعد از تالیف نام بحطاب امیر الامرا سر فرازی یافته و خان فریر و جنگ

مصون از زوال و انتقالست پس از اتمامی ستایش آن پادشاهی که حلقه برین گشاید زینت گوش همه تاسر سلاطین عالمگیر و رنگ زیب همایون فال بر روی مهر ایچا بی و انقوران سخن رس و سخنوران صبح نفس پوئیده نماند که درین نسخه موسوم بر قعات عالمگیری ملقب بکلمات طیبیات که مولف ازرقم کرام باوشاداد گستر عدل پرور ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهاور بادشاه بن روستاست اناراشد برهان همین پور خلافت و فرزند سعادت توام کنایه از پادشاه زاده کلان سلطان محمد معظم المخاطب بشاه عالم بهاورست و در بعض جا سلطا محمد اعظم شاه بهباده بادشاه زاده دیگر نیز بفرزند سعادت توام ملقب شده و فرزند عالیجاه خاصه القات سلطان محمد اعظم شاه بهاورست زو برادر نامهربان عبا رست از داراشکوه برادر کلان ^{یعنی زاده} حضرت و فرزند زاده عزیز و فرزند زاده بهادر داده است از محمد معتز الدین بهاور پسر کلان شاه عالم بهاور و محمد بیار بخت بهاور همین پور سلطان محمد اعظم شاه بهاور و فرزند زاده عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بهاور پسر دوم شاه عالم بهاور و عمده الملک مع المہام و آن فدی اشارت از سدخان که بعد از تالیف نام بحطاب امیر الامرا سر فرازی یافته و خان فریر و جنگ

انتخاب است از خطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ نصرت جنگ اختصار القاب ذوالفقار خان
 چیده و بز آورده ۱۲
 بهادر نصرت جنگ و میرزا بخش ایماست از میرزا صدر الدین محمد خان صفوی و میرزا آقاسی از ترمیت خان و حمید
 فقط اختصار اسم حمید الدین خان بهادر شورش و مقصد از رقعات موسوم به پادشاه سزاه کلاں سلطان
 محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید رقعہ ۱ بهین پو خلافت فرزند سعادت توام محمد معظم حفظ اللہ تعالی
 و سلم اعلی حضرت فردوس منزلت بگرفتند ولایت بلخ و بدخشان و خراسان و سمرقند ملک قایم محمد و ثی توجیه منظر
 داشتند و مکرر افواج پادشاهی بسر کردگی مراد بخش باں صوب فرستادند و چنانچه اکثر اهل ولایت فتح هم شد
 لیکن بسبب کم جوشگی آن نامراد که بی طلب حضور بر خاسته آمد و با استمالت اهالی و اکابر آن یار پر داشت و ملک
 مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و محنت و زرع ضلوع گشت از اینجا است که گفته اند از پسر ناخلف دختر بهتر
 نظر باین توجیه که محصر عمه اگر بدین تو اند پسر تمام کن به این فانی را از زوبان نیست و تدبیرش غیر از این که بنیره
 آن شخصت را با فوجی شایسته و سامان بالیسته باں سمیت بفرستیم دیگر از ما چه می آید با وجود تاکیات حضور شما
 قدر ما را نگرفته آید تا باین مهم چه رسد ظاهر کار ما از شما نیست و عارف بخود پر عارفست این نمودن بی بود خود
 آفتاب میر کوه است باریت آمد چه دنیا چه شما فکر خود کنید که در اینجا هم چشمان چه رو خواهد نمود و بعد آنجا بخصرت حق سبحانی
 و تعالی و حضرت اعلی بر رقعہ ۲ - فرزند سعادت توام محمد معظم حفظ اللہ تعالی و سلم از عرض سفر ضعیف ظاهر شد که اسماں
 جشن نوروزی بطور اهل ایران بزرگت کرده اند بفضل الهی عطا خود و دست دارند این تخت تازه اند که از کرم خسته اند
 ظاهر آن عرب بخورد است میگوید محصر عمه بدنام کند که تا چه چند و تعلیم بده باشد بهر حال چون این روز از عیادت
 بخوس است و با عمقا و کفار است روز جلوس بکر حاجت بعین و مسرت تار سنج مندر بعد بصل نیاید و چنین
 بجای آغاز کردن ۱۲

کتابت از انتهای عمر و زندگانی زاده که بپند حضور صفا ۱۲ آن ولایت است و در این روز جلوس بکر حاجت بعین و مسرت تار سنج مندر بعد بصل نیاید و چنین بجای آغاز کردن ۱۲

جمالت بفعل نگرانی بریت گفته گفته من شرم بسیار گوید از شمایک تن نشد امر آرزو استغفر الله ربی من
 کل ذنوب و اتوب الیه رقعہ ۳۰ مدین پوسلطنت به برای اصنافه پسر چار میں کنظا ہر اید البیابست
 میزبان عرضت اشتیکہ نوشته بودند بطالعہ در آواز پیشی مرانجہ در بزرگ امکان ندارد و طرفہ ترانیکہ
 آن فرزند کہ خبر غلمہ خود نداشت خبر پداخت پس از کجا یافتند بہر حال رع عمرت دراز ہاد کہ این ہم غنیمت
 ست بہ پیاس آن خاطر فرزند بطور دیگر رعایت کرده خواهد شد بہ رقعہ ۴ مدین پور خلافت بعض
 رسید کہ آن فرزند بنگاہ داشت سپاہ میمانند و نوکران بیش موجب بنگاہ میارندہ ظاہر تصدیق ہاد
 داشته باشند بہ خارا توفیق رفیق ساز و اما استدعای آمدن دار السلطنت لاہور کہ دنیو لا کردہ اندک
 آن معلوم نشد پانصدی از منصب ناصر خاں کم کردیم و آن ہندوی مشیر از نوکری بر طرف رع
 از ما ست ہمہ فساد باقی بہ رقعہ ۵ مدین پور خلافت با وجود سلامت نفس فتح اللہ خاں چران خوش
 کردیدہ ما در ایام پادشا ہزادگی با امر اچھو سلوک میکردیم کہ ہمہ اضی بودند و در حضور و غیبت بچشم
 تعریف و توجیہ ما میکردند بل با وصف اقتدار برادر نامہربان بعضیہا ترک رفاقت او کردہ
 لازمست ما اختیار کردند و جمعیکہ باشارہ برادر نامہربان حرکات ناظام کردہ حرفہائی بل او با بر
 زبان آوردند بہ تباریاد اغماض و تحمل متنبہ شدہ از سر انصاف اقرار بصاحب حوصلگی ما کردند تا نقش سردار
 و بہادری ما بر لوح خاطر اشرف اقدس عالی حضرت مرسم گشت و کارہای دست بستہ بزور بازوی این
 مویضیہ صورت گرفت و شامش فتح اللہ خاں را رنجیدہ خاطر کردید بچھو سپاہی جگہ دار ہمہ کارہ
 را کہ بکار عمدہ شامی آہ شکستہ دل نمودید و فرمود کہ صد ہزار رعل و گہریدی چھو دوسل رانگہ نہ کہ گہر شکستہ مضی ما مضی
 حال آمد کرد بچھو کنید بہتر و برای اصلاح کار منید ترست بریت نصیحتی کندت بشنو و بہانہ بگیر کہ بہر
 ناخج مشفق بگویدت بہ پندیر و پیشتر بہر چہ رضا و السلام علی من اتبع الہدی بہ رقعہ ۶ فرزند سعادت لوار

(A dense block of handwritten marginal notes in Urdu script, likely providing commentary or additional details related to the main text.)

واور روزی هست و محاسبات بی نظیر و عمیق و حکم عالم بنام ماوشما مینویسند جزای اعمال خود دانسته با حلال سکنه
 آنجا پرواز کرد و بالا جا گیر تفریح خواهد شد و عوض نخواهند یافت ^{رقعه ۱۱} فرزند عالیجاده آنچه معلوم میشود
 مصطفی قلی بیگ و دیوان خاص آل فرزند کا سیل ^{پاک نبی در آن ۱۲} بجگروسی سرانجام می بیند غنیمت است . اضافه منصب و
 خطاب عالی اگر بنویسند او آید آدم خوب مثل طلای بیخ ^{پاک نبی در آن ۱۲} است بریت ^ع آنچه پر خستیم و دیدم کم که بسیار
 نیست . نیست جز انسان دین عالم که بسیار است نیست . روزی سعادت خان مرحوم بعد فراغ از
 اورا در وظائف تادیری دست بدعا برداشته بود یکی از نامه های گستاخ پرسید کدام آرزو باقیست گفت
 آدم خوب . آن حق خوبی گفته ^ع هر چند جوهر زیانت ^ع و امانت و خلقت انسانی جلیست ^ع . بفر که حق تعالی
 کرامت کرده باشد . اما همت و اوصاف آقا را نیز دخلی است که نوکر امر ف الحال ^ع و از وجه معاش بمقدار ^ع
 احوال فایز البال دار و تا ضروریات عالم تعلق نعلل ^ع اند از اعتقاد او نشود ^ع میسر عمر ^ع که مزدور خوشدل کند
 کار بیش ^ع . ^ع رقع ۱۴ . فرزند عالیجاده برای نصرت جنگ التماس ماهی مراتب کرده اند اگر چه ضابطه نیست
 که کمتر از شش هزاری مرمت شود لیکن چون دو کار دست بسته از دست او برآید و پاس خاطر آن فرزند
 ملا و آں لسان او اویم از همان ماهی مراتبها که از آنجا آورده کی بگیرد و شکر موهبت ^ع عظمی که با فوق مرتبه
 اوست بجا آرد . ^ع رقع ۱۵ . فرزند عالیجاده . میر خان متصدی محلات حصه سپاه آن فرزند پرنده سکره را
 و گذشت نموده عوض آن محال گیر میخواهد و حضور قلمت تنخواه و کثرت طلبدار است . از اینجا گوشت ^ع و استخوان آنچه بود بر
 قسما یافته عوض یافتن ممکن نیست بنویسند که توفیر محال دیگر بر آورده از هما بخا بید . ^ع رقع ۱۶ فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه
 تعالی و سلم از وقایع صوبه مالوه بفرقن رسید که پها ر سنگه کور باطن که از کمال نخوت و پندار رای شور و فساد شده
 مصدر ^ع نکات آرائی بود . از دست تلوک چند پیش دست ^ع دیوان آن فرزند از جند اقبال پیوسته شد و بهم
 واصل گشت . الحمد لله علی کل حال بیست . اسے خا اقر بان اسانت شوم ، این چه احسانت قربانت شوم

در این روزی که محاسبات بی نظیر و عمیق و حکم عالم بنام ماوشما مینویسند جزای اعمال خود دانسته با حلال سکنه آنجا پرواز کرد و بالا جا گیر تفریح خواهد شد و عوض نخواهند یافت ^{رقعه ۱۱} فرزند عالیجاده آنچه معلوم میشود مصطفی قلی بیگ و دیوان خاص آل فرزند کا سیل بجگروسی سرانجام می بیند غنیمت است . اضافه منصب و خطاب عالی اگر بنویسند او آید آدم خوب مثل طلای بیخ است بریت آنچه پر خستیم و دیدم کم که بسیار نیست . نیست جز انسان دین عالم که بسیار است نیست . روزی سعادت خان مرحوم بعد فراغ از اورا در وظائف تادیری دست بدعا برداشته بود یکی از نامه های گستاخ پرسید کدام آرزو باقیست گفت آدم خوب . آن حق خوبی گفته هر چند جوهر زیانت و امانت و خلقت انسانی جلیست . بفر که حق تعالی کرامت کرده باشد . اما همت و اوصاف آقا را نیز دخلی است که نوکر امر ف الحال و از وجه معاش بمقدار احوال فایز البال دار و تا ضروریات عالم تعلق نعلل اند از اعتقاد او نشود میسر عمر که مزدور خوشدل کند کار بیش . رقع ۱۴ . فرزند عالیجاده برای نصرت جنگ التماس ماهی مراتب کرده اند اگر چه ضابطه نیست که کمتر از شش هزاری مرمت شود لیکن چون دو کار دست بسته از دست او برآید و پاس خاطر آن فرزند ملا و آں لسان او اویم از همان ماهی مراتبها که از آنجا آورده کی بگیرد و شکر موهبت عظمی که با فوق مرتبه اوست بجا آرد . رقع ۱۵ . فرزند عالیجاده . میر خان متصدی محلات حصه سپاه آن فرزند پرنده سکره را و گذشت نموده عوض آن محال گیر میخواهد و حضور قلمت تنخواه و کثرت طلبدار است . از اینجا گوشت و استخوان آنچه بود بر قسما یافته عوض یافتن ممکن نیست بنویسند که توفیر محال دیگر بر آورده از هما بخا بید . رقع ۱۶ فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه تعالی و سلم از وقایع صوبه مالوه بفرقن رسید که پها ر سنگه کور باطن که از کمال نخوت و پندار رای شور و فساد شده مصدر نکات آرائی بود . از دست تلوک چند پیش دست دیوان آن فرزند از جند اقبال پیوسته شد و بهم واصل گشت . الحمد لله علی کل حال بیست . اسے خا اقر بان اسانت شوم ، این چه احسانت قربانت شوم

فی الحقیقت نظر بر این امر نتیجه فیض تربیت آن فرزند است که ذکر آن را در ذل و او هرگز کم کار با او نماند
 میکنند - یا این توجیه که تمدنیت عالی بر زبان نیاید - اما ای مردار بی تپشی بخواه هزار روپیه برای آن فرزند
 مرحمت نمودیم - و چون این من و همایشان است آورده که گویا کجاست مردانه بازی را زده او را بمنصب پانصد
 ذات و دو صد سوار و خطاب رای و عطای خلعت و شمشیر و اسب مهربندی بخشیدیم - آن فرزند هم عاقبتی
 در خود که موجب نیاز او در اقران و امثال تواند بود و البته مع نشان تسمین و آفرین و شکران نیابت سواد
 بفرستد تا نوکران و دیگران را در خدمت امید نتیجه افزاید - ^{رقعه ۱۴} فرزند عالیجاه سواد فوجاری سواد
 فتح جنگ خاں بالی تفسیر کردن و بر او دروغه دلوانه نمود و او را شیشه در دست را بدست خود شکستند
 قوم بالی در صوبه گجرات از بد تمام و قروا سم و رسم سپاه سمری دارند فوجار بهای آن صوبه غیر از نیا بدیدگان
 وادان دور از عقلست - سوره طه جایست که مثل حسن علیخان پسر الوردیخان و صف شکن خان و غیره پنجم اریان
 فوجار را شجاع بود و از ^{رقعه ۱۵} عمده بند و دست آنجا برآورد اند اگر تصدیق آن فرزند بر گفته و عمل شجاعان
 مرحوم راه روند خوب است - و اما این صوبه گجرات است خدا نخواست اگر سر رشته عمل یک و دجا بر هم خورد
 تارک آن بقتول خواهد کشید - بیشتر مختارند - همیشه من نگوییم که این کن کن با مصالحت بین و
 کار آسان کن - العاقبت بالعاقبت - ^{رقعه ۱۶} فرزند عالیجاه با آنها را سواد آن معلوم شد که شاهراه از
 بهادر پور تا جسته بنیاد خالی از مخاطره نیست ^{رقعه ۱۷} قطاع الطریق آن مال بیو پار بیان و مسافرین بغارت میزند
 و متردین با امنیت نمی توان آمد و رفت نمود - هرگاه در قرب اشکرا و شما این حال بوده باشد و ای بر حال
 طریق و در دست معلوم میشود که منویان اخبار معبر بان فرزند تسمیرانند - از آنجا که غفلت و بی پروائی
 خلاف طریق ریاست و جهانبانی است کاتبان جدید ^{رقعه ۱۸} تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا

کارکنان عالمان ۱۲
 نویندگان ۱۳
 کاتبان ۱۴
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۵
 نویندگان ۱۶
 کاتبان ۱۷
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۸
 نویندگان ۱۹
 کاتبان ۲۰
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۲۱
 نویندگان ۲۲
 کاتبان ۲۳
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۲۴
 نویندگان ۲۵
 کاتبان ۲۶
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۲۷
 نویندگان ۲۸
 کاتبان ۲۹
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۳۰
 نویندگان ۳۱
 کاتبان ۳۲
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۳۳
 نویندگان ۳۴
 کاتبان ۳۵
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۳۶
 نویندگان ۳۷
 کاتبان ۳۸
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۳۹
 نویندگان ۴۰
 کاتبان ۴۱
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۴۲
 نویندگان ۴۳
 کاتبان ۴۴
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۴۵
 نویندگان ۴۶
 کاتبان ۴۷
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۴۸
 نویندگان ۴۹
 کاتبان ۵۰
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۵۱
 نویندگان ۵۲
 کاتبان ۵۳
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۵۴
 نویندگان ۵۵
 کاتبان ۵۶
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۵۷
 نویندگان ۵۸
 کاتبان ۵۹
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۶۰
 نویندگان ۶۱
 کاتبان ۶۲
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۶۳
 نویندگان ۶۴
 کاتبان ۶۵
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۶۶
 نویندگان ۶۷
 کاتبان ۶۸
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۶۹
 نویندگان ۷۰
 کاتبان ۷۱
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۷۲
 نویندگان ۷۳
 کاتبان ۷۴
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۷۵
 نویندگان ۷۶
 کاتبان ۷۷
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۷۸
 نویندگان ۷۹
 کاتبان ۸۰
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۸۱
 نویندگان ۸۲
 کاتبان ۸۳
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۸۴
 نویندگان ۸۵
 کاتبان ۸۶
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۸۷
 نویندگان ۸۸
 کاتبان ۸۹
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۹۰
 نویندگان ۹۱
 کاتبان ۹۲
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۹۳
 نویندگان ۹۴
 کاتبان ۹۵
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۹۶
 نویندگان ۹۷
 کاتبان ۹۸
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۹۹
 نویندگان ۱۰۰
 کاتبان ۱۰۱
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۰۲
 نویندگان ۱۰۳
 کاتبان ۱۰۴
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۰۵
 نویندگان ۱۰۶
 کاتبان ۱۰۷
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۰۸
 نویندگان ۱۰۹
 کاتبان ۱۱۰
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۱۱
 نویندگان ۱۱۲
 کاتبان ۱۱۳
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۱۴
 نویندگان ۱۱۵
 کاتبان ۱۱۶
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۱۷
 نویندگان ۱۱۸
 کاتبان ۱۱۹
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۲۰
 نویندگان ۱۲۱
 کاتبان ۱۲۲
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۲۳
 نویندگان ۱۲۴
 کاتبان ۱۲۵
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۲۶
 نویندگان ۱۲۷
 کاتبان ۱۲۸
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۲۹
 نویندگان ۱۳۰
 کاتبان ۱۳۱
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۳۲
 نویندگان ۱۳۳
 کاتبان ۱۳۴
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۳۵
 نویندگان ۱۳۶
 کاتبان ۱۳۷
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۳۸
 نویندگان ۱۳۹
 کاتبان ۱۴۰
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۴۱
 نویندگان ۱۴۲
 کاتبان ۱۴۳
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۴۴
 نویندگان ۱۴۵
 کاتبان ۱۴۶
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۴۷
 نویندگان ۱۴۸
 کاتبان ۱۴۹
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۵۰
 نویندگان ۱۵۱
 کاتبان ۱۵۲
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۵۳
 نویندگان ۱۵۴
 کاتبان ۱۵۵
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۵۶
 نویندگان ۱۵۷
 کاتبان ۱۵۸
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۵۹
 نویندگان ۱۶۰
 کاتبان ۱۶۱
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۶۲
 نویندگان ۱۶۳
 کاتبان ۱۶۴
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۶۵
 نویندگان ۱۶۶
 کاتبان ۱۶۷
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۶۸
 نویندگان ۱۶۹
 کاتبان ۱۷۰
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۷۱
 نویندگان ۱۷۲
 کاتبان ۱۷۳
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۷۴
 نویندگان ۱۷۵
 کاتبان ۱۷۶
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۷۷
 نویندگان ۱۷۸
 کاتبان ۱۷۹
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۸۰
 نویندگان ۱۸۱
 کاتبان ۱۸۲
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۸۳
 نویندگان ۱۸۴
 کاتبان ۱۸۵
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۸۶
 نویندگان ۱۸۷
 کاتبان ۱۸۸
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۸۹
 نویندگان ۱۹۰
 کاتبان ۱۹۱
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۹۲
 نویندگان ۱۹۳
 کاتبان ۱۹۴
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۹۵
 نویندگان ۱۹۶
 کاتبان ۱۹۷
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا
 کاتبان ۱۹۸
 نویندگان ۱۹۹
 کاتبان ۲۰۰
 تسمین نماینده و غلام و خطه پیشین را بسزایا

جمع خبر معنی گاهی ۲۱۳

و فوجی مستعی بمقرر سازند که استیصالِ مفسدین از بیخ و بن کرده شاہراہ از شجر جماعت حرامیان پاک سازند
 سنگ بد علی تالی گوارا تواری کو بیست من نمیکویم زیان کن یا بفکر سو و باش ای فرصت بخیر در هر چه پیشی زود باش
 والد دعا رقعہ ۲۱ - فرزند ارجمند عالیجاہ - آنچه بخوڑه سفی چینی خوش قماش ^{کے} کہ اکھوں وجود تلاش ہم نمیرسد
 بطریق پیشکش آمدہ بلوئند درس ضمن کرسی کجکڑہ نیز بنظر گذشت برای آن فرزند ولبتہ ترستہ ایدم شکمہ دو عطیہ بجا آید
 و در ارسال ^{بہ} تلہ بلانی مافات گوشہ رقعہ ۲۲ - فرزند عالیجاہ - یاد داریم کہ روزی تختی بت میان عب الیطف
 قدس مرۃ الشریف رقتیم و در اشائی کلام گفتیم کہ اگر اجازت باش چنتہ از مصفا تہ تہ کھ کون برای
 مکارف خالقہ مقرر کردہ شود - این دو مصرعہ بر زبان صدق ترجمان برآوردند ^{کے} بیست شاہ مارادہ و ہر منت نہاد
 بزق مارزق بی منت کہہ گفتیم بچنین رت اما تقدیم خدمت فقرا و اہل اللہ برای شیوہ رکت و نیوی عافیت خود
 و حصول دعای مزید نعمت و دولتست نہ برای آزومت گفتن اگر فی الحقیقت از تقسیم ارادہ باطن نیت خیر ^{کے} است
 نصف غلات از حصہ رعایا بگیرند - بلکہ بمظلومان محنت کش زیادہ از آن بگذارند ^{کے} و او وظیفہ برای گوشہ
 نشینان متوکل کہ زبان سوال ^{کے} نسبت در بیابانہا از و ایابی ویران مسکن دارند مقرر سازند و بہر اد و مظلومان نوعی
 برسند کہ حق کسی تلف نشود - و دست اقوام از حال ضعف کوتاہ باشد - افزونی دولت و نعمت مشاہدہ نمایند -
 بتقریب نالش سکنہ چکلہ کوڑا این نقل بیاد آید کہ بی اختیار آن فرزند قلمی شدہ والد دعا رقعہ ۲۳ - فرزند
 عالیجاہ داروغہ توپخانہ و دیوانخانہ را فوجدار لواء احمد آباد مقرر کردہ اند و او تھنہ جات بخویشان اقربا
 مروار خوار سپردہ مستغیثان بکامیت داروغہ مذکور یعنی الت انفرزند با نئی یا بند و جمع مال مردم خوار او باش
 رفیق و اناوش شدہ - خلق اللہ را اندامید ہند حیرانم کہ در وقت جزائے اعمال ^{کے} چه جواب خواہیم داد
^{کے} خدا را

استیصال از بی برکنان
 حرامیان ہم جوئی یعنی زود
 بخیر در هر چه پیشی زود باش
 آنچه بخوڑه سفی چینی خوش قماش کے کہ اکھوں وجود تلاش ہم نمیرسد
 بلوئند درس ضمن کرسی کجکڑہ نیز بنظر گذشت برای آن فرزند ولبتہ ترستہ ایدم شکمہ دو عطیہ بجا آید
 فرزند عالیجاہ یاد داریم کہ روزی تختی بت میان عب الیطف
 در اشائی کلام گفتیم کہ اگر اجازت باش چنتہ از مصفا تہ تہ کھ کون برای
 این دو مصرعہ بر زبان صدق ترجمان برآوردند کے بیست شاہ مارادہ و ہر منت نہاد
 گفتیم بچنین رت اما تقدیم خدمت فقرا و اہل اللہ برای شیوہ رکت و نیوی عافیت خود
 و دولتست نہ برای آزومت گفتن اگر فی الحقیقت از تقسیم ارادہ باطن نیت خیر کے است
 رعایا بگیرند - بلکہ بمظلومان محنت کش زیادہ از آن بگذارند کے و او وظیفہ برای گوشہ
 زبان سوال کے نسبت در بیابانہا از و ایابی ویران مسکن دارند مقرر سازند و بہر اد و مظلومان نوعی
 تلف نشود - و دست اقوام از حال ضعف کوتاہ باشد - افزونی دولت و نعمت مشاہدہ نمایند -
 کوڑا این نقل بیاد آید کہ بی اختیار آن فرزند قلمی شدہ والد دعا رقعہ ۲۳ - فرزند
 توپخانہ و دیوانخانہ را فوجدار لواء احمد آباد مقرر کردہ اند و او تھنہ جات بخویشان اقربا
 مستغیثان بکامیت داروغہ مذکور یعنی الت انفرزند با نئی یا بند و جمع مال مردم خوار او باش
 خلق اللہ را اندامید ہند حیرانم کہ در وقت جزائے اعمال کے چه جواب خواہیم داد
 خدا را

مستغیثان بکامیت داروغہ مذکور یعنی الت انفرزند با نئی یا بند و جمع مال مردم خوار او باش

حق سبحانه و تعالی عا دست . اگر ظالم را کار فرما کنیم هر خدا بسکه از ظالم بیاید عدلست بان سزا داریم
 که ظالم را زور و ادب با او داد و خواهر سیرین در معنی خود مجوز ظلم بودنت . بی بیست . گندم از گندم پر وید مجوز جزو
 از مکافات عمل غافل مشو . رقعہ ۲۳ . فرزند عالیجاه . مثل زایدہ بانو ضعیفہ . بیچاره تاکی حال تباه و
 محروم خواهد بود . بر ما و شما حقی دار و ذواستمائش آنچه گردند نتیجہ آن دیدند متلف حق بیچ مجال نباید بود
 یاد داشته باشند کہ روزیکه فیل فتح جنگ خان بر آن فرزند حمله آورد و میر بدیع چو کارر ستمانه کرد فیل را از
 شوخی باز داشت . و غلوت عنایت مانگرفت کہ حق خانہ زادی بجای آوردم . مزد چرا بگیرم . برای خدا و
 خاطر ماسینہ را از کینہ دیرینه پروا نند . و آن ضعیفہ را کہ غیر شما دیگری ندارد و مشمول عواطف سازد بیست
 قیامان خود را بیفرامی قدر . کہ ہرگز نیاید ز پرورہ عذر . رقعہ ۲۵ . فرزند عالیجاه نوشته اعتماد خاں
 و حی نیست کہ خواهی نخواهی بر آن عمل کرده شود . یعنی تحقیق آنچه لازمست حکم کرده خواهد شد . رقعہ ۲۶
 فرزند عالیجاه . روزی سعادت خان در حضور میر آملی حضرت سبب پرسیدند عرض کرد کہ فقرہ چند
 و بیاضی بنظر آمدہ بود نقل بر میداشتم تا بعضی رساخم . قیام بنیان سلطنت از عدالت اثر ایش ملک و
 مال از شجاعت و سخاوت و صحبت داشتن با علما و فضلا و محترم بودن از قریب جنسلا عامل
 بودن بر عقائد و مستقل ماندن در عین شایان مقصر نمودن در امور و نیوی از تادیب راضی و شاکر ماندن
 بقدرتشان عقلمند و پائی خانہ از ترجم نمودن بر نتیجہ مرخص شدن خود از کار و مالی محتاجان . انصرام امور ملک
 بصلاح و صواب دید و زرا . منظر و منصور بودن با استمداد و محبت فقراتتند استند از زینت از الہ و در مناسبات
 امیر محبت داشتن از جناب حق بقدر احترام بجا مان . آنحضرت نیکی محظوظا اشاره بوسہ بر پیشانی خان مہر و ہون
 و آخر روز چند تخان محمودی زروندی بیدنگ بنخان مذکور بر محبت فرمودند . خواستیم کہ شما تملک و بیاییم
 باں فرزند ولین ہم نوشتیم تو فیق عمل بہکنان رفیق باو . رقعہ ۲۶ . فرزند سعادت توام

سخت با کسم در زندان و کینه بدین قصد بدین طریق
 در آنجا بمانند کار با کسم بدین
 در آنجا بمانند کار با کسم بدین
 در آنجا بمانند کار با کسم بدین
 در آنجا بمانند کار با کسم بدین
 در آنجا بمانند کار با کسم بدین
 در آنجا بمانند کار با کسم بدین

که از مدت فوجدار آبخاست مستهل و بحال و از آن در حین مرخصی مرخصی که فی قلوبهم مرض و فرزند
 مرصا در شان آنهاست بحق او نه شنوند. فرد رعایت بر ضعیفان گوشه چشمی دیگر دارد. بمر کویک و
 لطف دیگر است شاہان را در رقعہ ۲۲۲. فرزند عالیجاہ محمد بیگ از نوکران آن فرزند عالیجاہ
 در فرقه ضالیہ غنیمتیم رفتہ بیگویند کہ از قبیلہ معتبر خان و پوران دکن و پوران و بخشی تن ایشان
 بوده است بی شبہ آن قدیم را مقربان حیدر در نظر شما متوانست دید. آن رفتہ گذشتہ راطلب
 و پیش ما بفرستند. کالامی بد برایش ماوند. والا بنویسند کہ بعد اطلاق جوالتش میتوان طلبید.
 رقعہ ۲۲۳. فرزند عالیجاہ ہنوز استخوان شجاعت خان و محمد بیگ نہ پوشیدہ و حقوق خدمت او
 محو نگردیدہ. ورثہ او ہمین دو داماد و یک متبقی اند. بانکہ تقصیر کہ صدق بظان آن از علم عنایت
 چرا از زمان می اندازند و بنام ہنر و از تقیر مسلمان عرضی بخیر مرضی می نمایند. رقعہ ۲۲۴. فرزند
 عالیجاہ. من سورعہ ترین مجال صوبہ مالوہ در جاگیر ایشان مرحمت شدہ سابقین سر بلند خان و
 حسن علی خان و کم منصبان مثل نوازش خان رومی فوجدار آبخا بودہ اند. آن نورالابصار
 عامل کار آگاہ امانت دستگاہ شجاعت پناہ آبخا بفرستند. روزی بحضور عالی حضرت مذکور شدہ
 کہ رونق خانہ و افزایش مال و آبادی محالبت جاگیر سوزہ شدہ از رابعید النبی و پوران خان موسیفا
 کردہ. خودش مصروف بجاں و دل در امور سرکار والا است. وقتے کنایہ با خان مذکور فرمودند.
 کہ ما شنیدہ ایم کہ شما سنگ پاس واریہ از نظر بگذرانید. عرض کردہ فلا فی را بصورت انسانی
 و وصف زرافسانی دارم. آنحضرت الحمد للہ خواجہ بزبان درفشان آوردند کہ باین وصف
 خود شمار ہم موصوف بسیاریم. اورا بشما ازانی داشتیم. آدم ہوشیار امانت دار خدا ترس
 آبادان کارکیاب. پیریت. انچہ چہ جستم دیدم کم کہ بسیار است و نیست نیست جز آدم
 و ریس عالم کہ بسیار است و نیست. خان مذکور آداب بجا آورد. رقعہ ۲۲۵.

در این جا مراد گوشہ چشم خط و لطف است پس تقیر یعنی شعر برین خط خود نوشت کہ درایت بر مال ضعیفان لطفی

در این جا مراد گوشہ چشم خط و لطف است پس تقیر یعنی شعر برین خط خود نوشت کہ درایت بر مال ضعیفان لطفی

در آمد بگوید و بخوابید و بگریید و نگاوارید - رقعہ ۴۲ - فرزند عالیجاء گلشن روان نام اسپ بھلواری
 کہ آن عالیجاء برای سواری ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم - خرامشن با یال و جمال همه صفات فرستاد
 بر اسپ نیل و فرج و چاندن کہ بتواتر سواری میشوند نظیر اسپ از سواری آنها پر حظوظند و واسط ترکی بنام
 خوشخام و صبار فنا پیشکش امانت خان کہ در اہتمام الہ یارخان طیار شد ابتدا برای آن فرزند فرستادیم
 اما اختہ بگی مسک اشک میریزد کہ اسپان خوب چرا سپہ ہند بہر حال نا خواہیم فرستاد - رقعہ ۴۳
 فرزند عالیجاء ^{جد کردن} ^{تفصیل مصائب} ^{سفر سیاق} ^{کھا طبع} ^{از نشہ و کبیل} ^{و اطہار جو سبب} ^{شدیدہ} باشند
 حالت نا دیدنی و محنت ناکشینی بر اسلامیان و لشکرین گذشت - الحارثہ کہ صعبت این سیاق
 سر با مشتاق بس آمد و بخیر و مراد معاودت شدہ اگر چه چندین ارادت از تکالیفات کائنات بیگون ناعمل
 والی در انفع و صبر خلق اللہ تاثیر کلی دارد و آن اشارت بر شامت این بیچارہ ناکارہ میرود قلعه ستارہ
 با ستم عظیم تارہ موسوم شد شاویانہ فتح نیز از نور حرف آیام طفولیت یاد دارند کہ باباجی دھون دھون قلعه
 بر نالہ با ستم لول تاراموسوم میشود تفصیل یورش مارا از کنیزان خود پرسند - رقعہ ۴۴ - فرزند عالیجاء
 در احمد آباد میرعب و رویش را دیدہ اند البتہ باز بروند و سلام این شہر منہ سعقعی و طالب نیارا ابلاغ
 نمایند - و خیر عواقب امور و سلامت ایمان از دل جان مسالمت کنند و بگویند کہ نزدیک با عل و دوری
 از حسن عمل عمر این غافل بی حاصل گذشت و قدری کہ مانده نیز لاحاصل میرود - قدیم حیات پیش رود
 فکر نجات پس سر فرو - آنچه ما کردیم بر خود هیچ ناپسند کرد - در میان خانہ گم کردیم صاحب خانہ را -
 رقعہ ۴۵ - فرزند عالیجاء - حاجی بی ادبی و نامموا ری میرید ہو کو کہ زوقایع رکاب آن عالیجاء
 مفصل بانکشاف گرای - بریت مولوی معویہ صمدان حال اورت بہت لطیف حق بات مواسا با کنہ

در این سیاق بہت ہی ہمہ تن تباری ہمگی این لفظ کبر است

این متن دستنویس شامل توضیحات و یادداشت‌های اضافی است که به صورت مورب و در سبک نستعلیق در پایین صفحه نوشته شده است.

در این سیاق بہت ہی ہمہ تن تباری ہمگی این لفظ کبر است

این متن در پایین‌ترین قسمت صفحه قرار دارد و شامل توضیحات تکمیلی یا تفسیر برخی از عبارات است.

چونکه از حد بگذرد رسوا کن - معاتبه را ختن و از نظر اناراضتر او سمت و جوب داشت که حقوق ما در
 راه در درش نیکو ^{یعنی واجب بود}
 پرمیناز و دول سعری نمیداند - برت برت منه که خدمت سلطان همی کنم ^{منه} شناس
 ازو که بنجومت ^{بر شامت} داشتت . بهر تقدیر ملک منان ایشان را بجوهر خرد و خلعت خلق کرده
 اگر این حرم بگفته ما بخشند خوبست ^{مصرعه} که مستحق کرامت گن کارگارانند ^{خوبی نیکو آفریده}
 رقعہ ۲۶ - فرزند عالیجاه - اعلیٰ حضرت از سدا شد خان پرسیدند که اسباب خوشنودی
 خالق و خیریت عاقبت چیست . عرض کرد که عالت و سخاوت که حضرت آفریدگار روزات
 اقدس آفریده . شخصی از راه کنایه بنجان موصوف گفت که مردم متدین و وفادار در عرصه
 روزگار کمتر نداشتند بنظر شما ^{سخن پوشیده گفتن} . جواب داد که زمانه از آدم خوب هیچگاه خالی نیست
 صاحب خرد نیاید که در یابد و با آنها پرواز و کار خود بسازد و گوشش بر حرف اهل غرض و رحن
 او نگذارد . اعلیٰ حضرت میفرمودند که مردم متدین و آبرو طلب ^{مشغول نموده} می خوب غنیمتست هر کرا
 خدا تعالی بر تیر اعلیٰ فائز گرداند باید که تفحص ^{درست کند} آنها نماید و جوهر قابل را همچنان سازگار چه بیگانه باشد
 و از جاهل بجه جوهر بیگانه شود هر چند او خود را بیگانه داند . متصدی آشنا پرست قرابت دوست
 افتادنی است . رقعہ ۲۷ - فرزند عالیجاه . روزی اعلیٰ حضرت در خلوت بار اشکوه ارشاد
 نمودند که در حق امرای پادشاهی کج خلق و بدنگمان نباشند . رامشمول عواطف الطادار و رحن
 غرض آمیز سخن سازان در حق این جماعت نشنود که این حرف وقتی بکار خواهد آمد . از بسکه دل میسوزد
 حرف ناگفتنی میگویم . نفاق با مردم کار ضائع کاریست رقعہ ۲۸ - فرزند عالیجاه . روزی

از آنکه از حد بگذرد رسوا کن - معاتبه را ختن و از نظر اناراضتر او سمت و جوب داشت که حقوق ما در
 راه در درش نیکو ^{یعنی واجب بود}
 پرمیناز و دول سعری نمیداند - برت برت منه که خدمت سلطان همی کنم ^{منه} شناس
 ازو که بنجومت ^{بر شامت} داشتت . بهر تقدیر ملک منان ایشان را بجوهر خرد و خلعت خلق کرده
 اگر این حرم بگفته ما بخشند خوبست ^{مصرعه} که مستحق کرامت گن کارگارانند ^{خوبی نیکو آفریده}
 رقعہ ۲۶ - فرزند عالیجاه - اعلیٰ حضرت از سدا شد خان پرسیدند که اسباب خوشنودی
 خالق و خیریت عاقبت چیست . عرض کرد که عالت و سخاوت که حضرت آفریدگار روزات
 اقدس آفریده . شخصی از راه کنایه بنجان موصوف گفت که مردم متدین و وفادار در عرصه
 روزگار کمتر نداشتند بنظر شما ^{سخن پوشیده گفتن} . جواب داد که زمانه از آدم خوب هیچگاه خالی نیست
 صاحب خرد نیاید که در یابد و با آنها پرواز و کار خود بسازد و گوشش بر حرف اهل غرض و رحن
 او نگذارد . اعلیٰ حضرت میفرمودند که مردم متدین و آبرو طلب ^{مشغول نموده} می خوب غنیمتست هر کرا
 خدا تعالی بر تیر اعلیٰ فائز گرداند باید که تفحص ^{درست کند} آنها نماید و جوهر قابل را همچنان سازگار چه بیگانه باشد
 و از جاهل بجه جوهر بیگانه شود هر چند او خود را بیگانه داند . متصدی آشنا پرست قرابت دوست
 افتادنی است . رقعہ ۲۷ - فرزند عالیجاه . روزی اعلیٰ حضرت در خلوت بار اشکوه ارشاد
 نمودند که در حق امرای پادشاهی کج خلق و بدنگمان نباشند . رامشمول عواطف الطادار و رحن
 غرض آمیز سخن سازان در حق این جماعت نشنود که این حرف وقتی بکار خواهد آمد . از بسکه دل میسوزد
 حرف ناگفتنی میگویم . نفاق با مردم کار ضائع کاریست رقعہ ۲۸ - فرزند عالیجاه . روزی

نوٹ صحیح و ترمیم از سید اولاد حسین شادان بلگرامی

اعلی حضرت متالم بغسل خانه تشریف آوردند - سعادت خان علی مروان خامو جب طالع طرافت
استفسار نمودند - آنحضرت فرمودند که چند کس از ناطقان ملک و مال طعمه اهل شده اند مردم دیگر با فرو
بیان خواستن^{۱۲} شکوه بالفعل بنظر نمی آید که زود متحمل جان امور خیر تو ان شاء الله باندریشیه اینک مبادا انتظام اثر شود
خاطر متردوست - قلع خان عرض کرد که رونق مهمات خلایف ازل بنیاد منحصر به منبت شخص قدسیت
بالفعل بهنگام از نوکران خانه غلام چنان تربیت شده اند که بمنصب والای پادشاهی خدمات صوبجات
و رتق و فتق معاملات مزادارند بجز و استماع این حرف در مزاج اشرف فرحتی پدید آمد و حکم شد
که آخر روز به ملازمت بیارند تا سیر صورت و سیرت آنها کرده شود چه خوش باشد اگر کارها خاطر خواه
متممی گردد - چنانچه بروقت بحضور پور آمد بعد تحصیل دولت ملازمت اقدس عرض جوهر انسانی
و کاروانی داده هر یک بعنایات و قدر دانی خود آفاق بمنصب لائق لذذات و تا پینان
عواختصاص یافت - و آل حضرت خان مذکور را نیز شمول عواطف خاص فرموده یک نزاری
ذات و دو صد سوار اضافه داده فرمودند - مصهر عم - اس وقت تو خوشی که وقت ما خوش
کردی - خان موصوف و حذب شکرانه پذیرایی عرض خود و تفضلات خداوند نعمت یک
هزار مهر بابل استحقاق بخش کرد - رقعہ ۲۹ - فرزند عالیجاه - کامیاغان مقدم پیشکاو بخش شتا
نوشته است - بریت - هر که تنغ ستم کشد بیرون فلکش هم بدان بریزد خون - اگر چه بر آنست
آنچه کردید کردید اما اگر استعجال نارد اجازت نمیداشتم خوب بود - بعضی اوقات خاص اگر چه از امین عبدالقادر
لیکن دل آزاری موجب ناخوشنوی حضرت باریست - ازین جا است که گفته اند

دوین اول بر اعزف قبول شدن عرض خود با
دوین اول بر اعزف قبول شدن عرض خود با
دوین اول بر اعزف قبول شدن عرض خود با
دوین اول بر اعزف قبول شدن عرض خود با
دوین اول بر اعزف قبول شدن عرض خود با
دوین اول بر اعزف قبول شدن عرض خود با
دوین اول بر اعزف قبول شدن عرض خود با
دوین اول بر اعزف قبول شدن عرض خود با
دوین اول بر اعزف قبول شدن عرض خود با
دوین اول بر اعزف قبول شدن عرض خود با

Marfat.com

و خواهش بقدر جوهر پاک بهم میرسد. رقععه ۱۵. فرزند عالیجاه و معین خان بهادر ظفر جنگ مستی
 از نظر اعلی حضرت گذرانید و حسن توفیق و در حق او کلمات خیر ادا کرد. و بعد از آن از حق نگذشته
 گفت خوشحال سعید خان که چندی آدم را پیشکش میکند و عرض خوش کرد و ایشان میباید پر زبان
 مبارک آنحضرت رفت که نوکر کنایه است کار شاد و پیش آوردن مردم خوب کار آمد و رونق کار
 است صاحبان رساله این وقت بر آنگار که ^{معنی تعلیم است بیان کرده} پیشتر بدو تقدیر و عامل آبادان کار و
 سپاهی قبیله دار را بسیار میخواستیم هر جا باشد بهم رسانند و از نظر اشرف بگذرانند. امیر الوزرا
 عرض نمود که آدم هر صفت در عصر اقدس مشق هر حسن عمل که میکند آخر کار بمنصب خورشید عظمای
 خلعت فاخره امتیاز میسباید حکم شد که دیوان اعلی امتحان جوهرش کرده خدمت باقی تجویز نماید
 سعید خان بهادر در کفاره ایتم ^{معنی تعلیم است بیان کرده} کسین توفیق خدای قدروان ده هزار روپیه بفقیر او علی او علی تقسیم
 نمود. رقععه ۱۵. فرزند عالیجاه روزی پهاڑان دیوان سرکار برادرنا مهربان فردی از نظر اعلی حضرت
 گذرانید که ده لک روپیه بابت طلب تعداد ایام ما بین از سرکار والا طلبت بخواند این
 فرمان شود. آنحضرت فردی از حواله نهادند همان فرمودند که از روی سرشته و دفتر دیوانی
 تحقیق نموده بعرض رساند خان مذکور فی الفور التماس نمود که پیشین زر از خزانه ^{داده} بخواند
 نمیشود ثانی الحال در مطالبه و تصرف حساب نقدی محسوب میگردد. داراشکوه بعد برخاست
 در بار با دیوان اعلی کلمات تن گفت چون از روی فرود رسیده مشرف غم خانه بسامع علیا
 رسید. همان وقت شق ^{داده} برادرنا مهربان نوشتند و این فرود هم بقلم آوردند و فرود

فقط در روزهای پنجشنبه در وقت نماز است...
 و در روزهای پنجشنبه در وقت نماز است...
 و در روزهای پنجشنبه در وقت نماز است...
 و در روزهای پنجشنبه در وقت نماز است...
 و در روزهای پنجشنبه در وقت نماز است...
 و در روزهای پنجشنبه در وقت نماز است...
 و در روزهای پنجشنبه در وقت نماز است...
 و در روزهای پنجشنبه در وقت نماز است...
 و در روزهای پنجشنبه در وقت نماز است...
 و در روزهای پنجشنبه در وقت نماز است...

پیش آوردن اسه ترقی دادن ۱۳ شادی نگار می

Marfat.com

میرزاوی شما و گزشتت دل برد آید - پیر راز دار سر بر راه کار خوش اعمال بود و عمده تجاویز ^{علم}
 را سر حساب میباشست - و خانه این بیگمه سر و سامان را از میرزا مانی خود روشن میباشست
 در خوش سیرته وزیر خان حاجی محمد هم شبیه نباید کرد - سپ محمد خان و میر نیاز هم
 اگر چه بدینستند اما متصدی ستمت گیرند - چون منتسبان شما اکثر ملازم ما میشوند حالاً
 قایل خان را میخواهیم از شما بگیریم شما بیا بیا این کار میر محمد محسن را نگذارید اینجا
 قحط الرجال است - تا آمدن او نهایت شدخان سر انجام خواهد کرد گوشتا غل بسیار
 دارد - حق حافظه مریم بیشتر است پسرش هم از شخصیت بیگانه نیست اما طرف
 خویشاوندان ستمت میگیرد - کمر بریز و تصریح نموده میگویم که رگها تهنه سوار شد خان خدایان
 مالی بهر اوردان خود نمیرا و در میگرفت که خانه بران از متصدی این همیسان بلا و اندر خدای تعالی رفیق بدرا
 باریت کند یا گردن بشکن - رقعہ ۵۵ - فرزند عالیجاه - انب و ا لقمه پسند با لقمه پدر پیر
 خوشگوار آمد نعمت و دولت پسر نوجوان زیاد باد و محرم هم - هر چه از دوست میرزا نیکوست
 رقعہ ۵۸ - فرزند عالیجاه - جان پدر و حاصل زندگانی پدر صوبه گجرات مثل بنگال و
 دکن و کابل نیست که بنا بر بعد مسافت و سرحد مملکت تجویز ناظران خواه خواه منظور شود
 بروی ما من بعد عمل نمایم تا آن وقت که هم قریبست بوعده و وعی کار متمشی باید کرد
 ز چهار پرگنه دو حد که پیر مزمنست بنا بر عوارض بدنی ملازمت شما کرده بحال باشد بطور او آوازند
 رقعہ ۵۹ - فرزند عالیجاه - نقیصری حدیثی نوشته آورد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از متبر جبرئیل
 علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهترین اعمالست - گفت خدمت ملوک که نفع و سرور باطل حاجت
 رساندن میخواهم که در خدمت ملوک باشم و وقتی از حاجت مسلمانان بگیرد باشم فرمودیم که نقصان نیست
 رقعہ ۶۰ - فرزند عالیجاه - باید که امر برای دانی آرزو گشته و ادون آن نقصان بیت المال است
 اگر چه این مرتبه برای مصالحتی معاف کردیم لیکن آیند چنین بعمل نیاید - رقعہ ۶۱ - فرزند عالیجاه - سپ

نقل از کتاب تاریخ سلطنت ناصرالدین شاه قاجار
 در روز شنبه ۱۲۰۳ قمری
 در روز شنبه ۱۲۰۳ قمری
 در روز شنبه ۱۲۰۳ قمری
 در روز شنبه ۱۲۰۳ قمری
 در روز شنبه ۱۲۰۳ قمری
 در روز شنبه ۱۲۰۳ قمری
 در روز شنبه ۱۲۰۳ قمری
 در روز شنبه ۱۲۰۳ قمری
 در روز شنبه ۱۲۰۳ قمری
 در روز شنبه ۱۲۰۳ قمری

ترکی که این مرتبه فرستاده آن صورت و سیرت خوب دارد از اسپ او پس هم خوب برآید سبک سیرت
نام گزاشتم که اسم با مسجی باشد - رقعہ ۴۱ - فرزند عالیجاہ - موسوی خان را تجویز آن فرزند
بخشی اول کردیم - آدمی اگر از عمره یک کار هم خوب برآید غنیمت است - صورتش بد نیست
سیرتشن نمیدانیم - مصرعه که خیر نفس نگرود بسیار معلوم کلیه نیست هرگز غنیمت باید فرود
مخفی متفحص احوالش باید بود که ابنای دنیا درایت با تقییم حسن خدمت فریفته می نمایند - و باز غرض
نفسانی را کا میفایند - اینجا بعد افتخار خان و محمد علی خان خانیانی - افاضل خان و فضائل خان
خوب کردند که آنها خیر از ناصیه آنها دید - همیشه - امراض بدنی را اطباء علاج توانند کرد اما
مرضیان اغراض را مقلبت القلب و دواکن - رقعہ ۴۲ - فرزند عالیجاہ سلم الله تعالی میخواستیم
دیانت خان عبدالقادر را دیوان سرکار فرزند زاده بهادر کنیم اما اسم بی برآید تو قیوم دیانت از غیر متوقع
رقعہ ۴۳ - فرزند عالیجاہ - شام سلیقه درستی در طباری فرمایشات داردید - بجزات زینت
هنر و ستان ست و اهل کسب هنر و اهل حرفه همه جرات آنجا میباشند - بالفعل از کارخانه یادشای
تعلقه آنجا پنجمی آید درشت و گران و پیش داده جوهری البتہ لازمست - رقعہ ۴۵ - فرزند عالیجاہ -
از وقایع نرید مفصل معروض بارگاہ والاگردید که امان الشربیک واروغه توبه سخانه آل فرزند ارجمند
سنتهای شیطانی متمای شعیبی جیار شکست درشت داده چیره باق خان و قافلہ نسبتاً آوردنی الواح
تلاش و جانفشانی او و رفقاییش شاد و تحسین آفرینست - رعایتی که مناسب باشد نمایند و بحضور هم
معروض دارند - رقعہ ۴۶ - فرزند عالیجاہ - پسر حلال الدین که از آن فرزند جانشین ظاهر است زاده
بسمت خان مرحوم است که میربخشی بالود سید زاده کریم النسب صحیح الحسب است چر ابر آوردند

لغزای تو اسلا...
باز در این کوهینا...
لغزای تو اسلا...
باز در این کوهینا...
لغزای تو اسلا...
باز در این کوهینا...
لغزای تو اسلا...
باز در این کوهینا...

رقعه ۴۶. فرزند عالیجاه . پسران شمشیرخان چرا جا داشتند . استعفای آنها بی سبب نخواهد بود .
 قدما را باندرک حرف بر انداختن . و از جدیدان توقع کار داشتن . محض بمعنی . ما آفتاب مشرق بودیم
 و ایشان در چنین خیال . بهر حال اگر در حضور اقدس بیایند و منصب پادشاهی اختیار نمایند مضائقه
 نداریم . **رقعه ۴۷.** فرزند عالیجاه . بیست هفتاد هفتاد تو به با یاد . تا اثر عقل و دین بیفراید از
 دیر باز مسموع میشود که در محاللات قبول شما ظلم صریح بعمل آید . منطلومی بیچاره که تا بالوالی نرسد و او بی
 ظلم از سر آن ننگ منظمه در دیوان قضا بنام والی عامل بنویسد . بخششی دوم را این قدر اختیار دادن و اعتبار
 افزودن که دیگری را در کار او مجال عرض نباشد . چه معنی دارد اگر چه استقلال آدم کار هر قدر بسیار افزود
 بجاست فاما فاعل مختار ساختن دیگر . ویات ساخته او نیز و اختن محض بیجا . رباعی باید بنشیند باش بیگانه او .
 در دام افتی اگر خوری دانه او که تیر از رخ راستی کماں دایج دیدم . بنگر که چگونه جست از خانه او . **رقعه ۴۸.**
 بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن ، اجابت از در حق بهر استقبال می آید . **رقعه ۴۹.**
 فرزند عالیجاه . افتخار خان در ایام خدمت خانسامانی از خوش فطرتی و همه دانی و جزو سی حرف خوبی
 عرض نمود که بی ویلنتی مخصوص با خد و حیرت نیست راستی را بحکایت و خلاف را بر است و انمودن
 عین خیانت ست خیلے خوش گردیدیم و بجمع مقر بان اهل خدمات حضور قدغن فرمودیم که احوال
 هر کس را بی کم و کاست عرض میکرد و باشند . و پاس که مراتب خویشی و آشنائی و بیگانگی منظور
 ندارند . **رقعه ۵۰.** فرزند عالی جاہ . جسوت که تیری راهر گاه اعلی حضرت بخطاب رائے متمیاز
 بخشیده و فتر و ارتن فرمودند . ارشاد نمودند که میان ما و جاگیر طلبان امین باشی . یاد داشت تو فرزند
 و اضافہ سرگاہ رجوع شود چهار پنج منصب و آخر روز که مادر سخن غسل خانه نقشه صوبجات و عمارات
 منصب

این کلامی است که در ایام خدمت خانسامانی از خوش فطرتی و همه دانی و جزو سی حرف خوبی
 عرض نمود که بی ویلنتی مخصوص با خد و حیرت نیست راستی را بحکایت و خلاف را بر است و انمودن
 عین خیانت ست خیلے خوش گردیدیم و بجمع مقر بان اهل خدمات حضور قدغن فرمودیم که احوال
 هر کس را بی کم و کاست عرض میکرد و باشند . و پاس که مراتب خویشی و آشنائی و بیگانگی منظور
 ندارند . **رقعه ۵۰.** فرزند عالی جاہ . جسوت که تیری راهر گاه اعلی حضرت بخطاب رائے متمیاز
 بخشیده و فتر و ارتن فرمودند . ارشاد نمودند که میان ما و جاگیر طلبان امین باشی . یاد داشت تو فرزند
 و اضافہ سرگاہ رجوع شود چهار پنج منصب و آخر روز که مادر سخن غسل خانه نقشه صوبجات و عمارات
 منصب

می بینم از نظر بگذرانند تا حسب ^{بیانقت اللہ} و نسبت ^{بیانقت ذاتی} سربیک بنظر ثالث دریافتہ برای جاگیر حکم فرمایم همچنین ^{بارگاہ}
 داغ تصحیح حکم بود که هر قدر دستکات داغ بموا میر بخشیان بیانیا بعضی قریب رسانیہ
 اسپان بداغ رساندہ و محله در دیوان بنمایید بسبب ^{ای فدیائے کاغذ} تعدی یساق پریشاق توجه ما از کار بارخواست
 لہذا در نسق ضوابط اختلاف کلی راہ یافت آنحضرت مکر میفرمودند کہ دیوانیان ^{ببالفتح و تشدید قاف جمع مشقت ۱۳} سرکوب امینان
 فوجدان و داروغہ عرض مکر و کردہ بخشیان و منصب اران اینہارا اندر ^{ای صاحب دیوان ۱۴} بین وقت رقیق شعور باید کہ
 بہتر از ہمہ باشند۔ رقعہ ۱۔ فرزند عالیجاہ۔ ماجرای بی ادبی و بی اعتمادی ہای بدایت کیش نجابی کہ بر مزار فائض
 الانوار شاہ بندہ نواز گیسو دراز خم خورودہ رفت و حوصلہ خود را عرض داد و مفصل از فرود سوانح ^{۱۵} متنگار
 معروض بارگاہ و الاگشت۔ آن عالیجاہ را با بیستی کہ ہر گاہ آن نابکا باین احوال منکر و در آن مقام رفتہ بود
 کسان خود را تعیین نمودہ میفرمودند کہ قتل کردہ بیارند و جولان کردہ ہمراہ گرز بردارند و حضور میفرستند
 ظاہر رعایت واقع نگاری بریں نیاورد۔ ازینجا گرز بردارند و تعیین کردیم۔ آن تعیین را بستہ بیارند
 ناکساں کہ بروئے کار آید چنین کنند۔ مارا در چنین مقدمات رو داری ہیچ یکے از فرزندان نیست
 بنایت اللہ خاں و دیگران چہ رسد۔ فرمان ۷۲۔ بجز انور در حالت رزح صادر شد سلام علیکم
 و علی من لدیکم۔ پیری رسید و ضعف قوی شد قوت از اعضا رفت۔ ^{۱۶} یگانہ آمدم و بیگانہ میوم
 خبر از خود ندارم کہ کیستم و چہ کارہ ام۔ نفسی کہ بی ریاضت رفت افسوس آن باقی ماند۔ ملک واسے
 و رعیت پروری ہیچ از من نیامد۔ عمر عزیزہ مفت رفت خداوند در خانہ دارم و روشنائی آن چشم
 تاریک خود نمی بینم۔ حیات پایدار نیست۔ و از نفس رفتہ نشانی پدید آرنی و از اسلقبال توقع مفقود
^{۱۷} چہ نفس رفتہ باز نیاید

این دویم ^{۱۸} و فلان فی الزمان ^{۱۹} و فلان فی الزمان ^{۲۰} و فلان فی الزمان ^{۲۱} و فلان فی الزمان ^{۲۲} و فلان فی الزمان ^{۲۳} و فلان فی الزمان ^{۲۴} و فلان فی الزمان ^{۲۵} و فلان فی الزمان ^{۲۶} و فلان فی الزمان ^{۲۷} و فلان فی الزمان ^{۲۸} و فلان فی الزمان ^{۲۹} و فلان فی الزمان ^{۳۰} و فلان فی الزمان ^{۳۱} و فلان فی الزمان ^{۳۲} و فلان فی الزمان ^{۳۳} و فلان فی الزمان ^{۳۴} و فلان فی الزمان ^{۳۵} و فلان فی الزمان ^{۳۶} و فلان فی الزمان ^{۳۷} و فلان فی الزمان ^{۳۸} و فلان فی الزمان ^{۳۹} و فلان فی الزمان ^{۴۰} و فلان فی الزمان ^{۴۱} و فلان فی الزمان ^{۴۲} و فلان فی الزمان ^{۴۳} و فلان فی الزمان ^{۴۴} و فلان فی الزمان ^{۴۵} و فلان فی الزمان ^{۴۶} و فلان فی الزمان ^{۴۷} و فلان فی الزمان ^{۴۸} و فلان فی الزمان ^{۴۹} و فلان فی الزمان ^{۵۰} و فلان فی الزمان ^{۵۱} و فلان فی الزمان ^{۵۲} و فلان فی الزمان ^{۵۳} و فلان فی الزمان ^{۵۴} و فلان فی الزمان ^{۵۵} و فلان فی الزمان ^{۵۶} و فلان فی الزمان ^{۵۷} و فلان فی الزمان ^{۵۸} و فلان فی الزمان ^{۵۹} و فلان فی الزمان ^{۶۰} و فلان فی الزمان ^{۶۱} و فلان فی الزمان ^{۶۲} و فلان فی الزمان ^{۶۳} و فلان فی الزمان ^{۶۴} و فلان فی الزمان ^{۶۵} و فلان فی الزمان ^{۶۶} و فلان فی الزمان ^{۶۷} و فلان فی الزمان ^{۶۸} و فلان فی الزمان ^{۶۹} و فلان فی الزمان ^{۷۰} و فلان فی الزمان ^{۷۱} و فلان فی الزمان ^{۷۲} و فلان فی الزمان ^{۷۳} و فلان فی الزمان ^{۷۴} و فلان فی الزمان ^{۷۵} و فلان فی الزمان ^{۷۶} و فلان فی الزمان ^{۷۷} و فلان فی الزمان ^{۷۸} و فلان فی الزمان ^{۷۹} و فلان فی الزمان ^{۸۰} و فلان فی الزمان ^{۸۱} و فلان فی الزمان ^{۸۲} و فلان فی الزمان ^{۸۳} و فلان فی الزمان ^{۸۴} و فلان فی الزمان ^{۸۵} و فلان فی الزمان ^{۸۶} و فلان فی الزمان ^{۸۷} و فلان فی الزمان ^{۸۸} و فلان فی الزمان ^{۸۹} و فلان فی الزمان ^{۹۰} و فلان فی الزمان ^{۹۱} و فلان فی الزمان ^{۹۲} و فلان فی الزمان ^{۹۳} و فلان فی الزمان ^{۹۴} و فلان فی الزمان ^{۹۵} و فلان فی الزمان ^{۹۶} و فلان فی الزمان ^{۹۷} و فلان فی الزمان ^{۹۸} و فلان فی الزمان ^{۹۹} و فلان فی الزمان ^{۱۰۰}

تپ مفارقت کرد و چرم و پوست تنها گذاشت. فرزند کام بخش اگر چه بیجا پور رفت اما
 نزدیست و آن عالیجاه از آن هم نزدیکتر ^{از جهان} عزیز القدر شاه عالم از همه دورتر. فرزند زاده
 عظیم بجهت اللہ العظیم نزدیک است و ستان رسید و شکر بیان همه بی دست و پا و میسر ^{بسیار}
 همچو من مضطرب. از غدا و نادر خود تنهایی گزیده در حالت اضطراب است و چون سیلاب بیقرار ^{بیشتر} نمی
 فهمند که صاحب نعمت و ابریم ^{یعنی خدایا} هیچ با خود نیاورد و مژده گناهان همراه میسر ^{بیشتر} نمی آید که در حق تعالیست
 گرفتار خواهد شد. هر چند نظر باطراف و رحمت امید قویست اما نظر بر اعمال و افعال ^{بیشتر}
 تفکر نمیگذارد. چون از خود گذشته دیگری کجا مانده ^{خدا} مصرعه هر چه بادا بادا کشتی در آب اندازیم ^{خود}
 همانست ^{اندریشه کردن} آن اگر چه پروردگار خواهد کرد لیکن بنظر بر عالم ظاهر بر فرزندان هم ضرورت
 نگار ^{نگار اشتراک} شد و مسلمین ناحق کشته نشوند. فرزند زاده بهادر راد عالمی آخرین بگویند
 وقت رخصت نایدیم اشتیاق باقیمانده. بیگم بظاہر اگر چه ملولست لیکن مالک و لهما خداست
 کوه انیشتی موشات جز ناکامی نماند. الوداع الوداع الوداع ^{رخصت} **قرآن** ۶۳. بنام پادشاه زاده
 سوم سلطان محی کام بخش که در وقت آخرین صادر فرمودند. فرزند من جگر بند من. در عالم اختیار
 هر چند رضای الهی نصیحت کردم. و زیاده از امکان و صیای نمودم. چون خواست الهی نبود بگوشت
 رضا کسی نشاید. حال از همه بیگانه میروم. بر بی بضاعتی شکر تراحم دارم. اما چه فایده عذاب
 و گناه هر چه کردم ثمره آن با خود هر چه عجب قدرت است که آدم تنها میروم باین قافله.
 تپ اگر چه دوازده روز مفارقت داشت لیکن تاب نیاورده گذاشت. هر جا نظر میکنم
 جز خدا بنظر نمی آید اندیشه شکر بیان و لشکر نظر بر وبال آخرت موجب ملالت خاطر شد
 از خود خیرم نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه عذاب گرفتار خواهم شد حراست بن گمان
 اگر چه رب العالمین خواهد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان هم است حفظ و احتیاط بنیان ^{نگارستان کردن}
 بجهت ظاهر ضرورت عالیجاه هم نزدیکست آنچه لازم بود و حق شناسا گفته ام هم بجان دل قبول است ^{بیشتر} شود بر مسلمانان

بسیار از این کلمات در دست نوشته های دیگر آمده است
 و اینها را در این کتاب درج کرده ام تا در این کتاب
 در دست نوشته های دیگر آمده است و اینها را در این کتاب
 در دست نوشته های دیگر آمده است و اینها را در این کتاب
 در دست نوشته های دیگر آمده است و اینها را در این کتاب

کشته شوند و وبال برگردن این ناکاره بماند - شمارا و فرزندان شمارا بخیر ایسپارم و خود خصمت سوا هم
 حالت اضطراب است - بهادر شاه در جایکه بود است - و فرزند زاده عظیم الشان نزدیک ^{استان}
 آبره و فرزند زاده بهادر در نواحی ^{کجرات} - حیوة النساء چینی از روزگار ندیده ملوست - و حال بیگم
 بیگم و اند - او سه پوری و ااره شمارا بیماری با من بوده اراده رفاقت دارد - خانه زادان مردمان
 حضور هر چند گنم نامی جو فروش اند باید برفق و در اوبلی پروانی کار گرفت و پابان زاده ^{پوشش} روادان
 کشید و السلام - رقعہ ۴۷ - بنام شاهزاده محمد معز الدین بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم
 بهادر - فرزند زاده بهادر - فتح ملک غازی و شکست او موجب مجرای نمایان و تحسین فراوان شد - فوجاری
 لکھی جنگل و دو هزار سوار و واسپه و سه اسپه در جلد روی حسن ^{تایید} خیرت ضافه مرحمت شد متعاقب فرمان
 با خلعت و شمشیر و سپ و فیل و جوهر خواهد رسید - باید که پیش از پیش بر ملک گیری و قلع ^{ای} قلع مفسد آن
 آن صوبه از یخ و بن که جوهر انبای ملوکست توجه بر گمارند - و منتظر حکم در تنبیه ^{بر گمارند} گشتن آن و متوقع ضافه
 مثل لوکران نشونما که ملک از شمارت و ما خود آفتاب لب باسیم - رقعہ ۵۷ - فرزند زاده بهادر
 فرزندان مزاجدان برای اضافه ^{ای ملک ملوک} محارمان و واقعه نگاران نمی نویسند - آن فرزند زاده چرا
 تجویز بیجا مینمایند - بلکه اگر دانند خدمت واقعه نگاری بدیگرے مقرر نمایند که حالا
 واقعه نگار واقع نگار نماید - بهریت چون عرض آید منر پوشیده شد - به صاحبان دل بسوی دیده شد
 رقعہ ۵۸ - بنام شاهزاده محاسب پسر کلان سلطان محمد معظم شاه بهادر فرزند زاده بهادر
 من - از خارج بعرض رسید که هنگام بود آن فرزند زاده در فتح پور خیره ^{تکله} سمران بر موضع دوسره
 که جهت مصارف باغ جهان آرا بیگم تعلق دارد تا منتظر - و بیگم درین باب با آن بیار بخت نوشت

از فرزند زاده بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم شاه بهادر فرزند زاده بهادر
 من - از خارج بعرض رسید که هنگام بود آن فرزند زاده در فتح پور خیره سمران بر موضع دوسره
 که جهت مصارف باغ جهان آرا بیگم تعلق دارد تا منتظر - و بیگم درین باب با آن بیار بخت نوشت

وایشان معذرت نامه بخیرت بگیم نوشتن این مقامه چو ابحباب ماننگاشتن - و سوال و جوابی که
 میان ^{۱۲} آن دو واقع شد بچه معنی مخفی داشتند - رقعہ ۶۶ - فرزند زاده بہادر - چون شام تار قلعه بتی شاه
 را که پیشتر گرفته اینگز را نیرہ اید این کمر است - و از فرزند عالیجاہ بنا بر اینکہ در ساقست گرفته
 نشد - اما فراموشی عالیجاہ و جہی ندارد - رقعہ ۶۷ - فرزند زاده بہادر - برای دفع امراض ظاہری و
 رفع مضرت سحر و دعای اجابت مقرون ترتیب نمایند - جمیع فضلا و علما متفق اللفظن کہ دم کردن سورہ
 اخلاص و سورہ فاتحہ بر آب و آتش میدن آن ^{۱۳} خیلے سریع الاثرست - و اگر چه وزن کردن تمام بدن خود
 باطل و نقرہ و مس و غلات و روغن و غیرہ اجناس معمول دلالت و اہل اسلام آنجا نیست اما چون فیض این
 عمل جمعی کثیر از محتاجان و مساکین میرسد اعلیٰ حضرت ہم در رسالی دو مرتبہ عنصر مبارک اوزن کرده ہموزن
 ذات اقدس مستحقان خیرات میکردند اگر آن نورالابصار ہم در رسالی دو بار و در ہر یک مرتبہ ہفت بار با جان
 جاہ گانہ کہ در صرت سویا یافت عنصر خود را وزن کرده ایشار میکردہ باشند برای دفع بلیات روحانی و
 جسمانی خوب مناسب است - بہت ضعف و فقر و عجز با دانستہ آورد و ما را ہم دو دانستہ اث شافی اللہ کافی
 اندر صافی - رقعہ ۶۹ - فرزند زاده عزیز سودائی غائبانہ چیت ^{۱۴} منصب پادشاہی بدون خوارت بود
 در سایہ ریایات عالیبات نمیشود - فرزند عالیجاہ ہم این قسم نمیکند - بحضرت بفرستن یا نوکر خود کنند این
 سنت فیروز جنگ و نظرت جنگ بست - و آل نورالابصار را این کار چہ کار - رباعی دوران بقا
 چو باد صحرانگدشت تلخی و خوشی وز آفت و زریا بگذشت ^{۱۵} این است ستمگر کہ جفا بر ما کرد ^{۱۶} برگردن او
 بماند و بر ما بگذشت - آینه چہیں بعمل نیاید - رقعہ ۷۰ - فرزند زاده بہادر من درین ماقحط الرجال النساء

نورالابصار را این کار چہ کار - رباعی دوران بقا
 چو باد صحرانگدشت تلخی و خوشی وز آفت و زریا بگذشت این است ستمگر کہ جفا بر ما کرد برگردن او
 بماند و بر ما بگذشت - آینه چہیں بعمل نیاید - رقعہ ۷۰ - فرزند زاده بہادر من درین ماقحط الرجال النساء
 نورالابصار را این کار چہ کار - رباعی دوران بقا
 چو باد صحرانگدشت تلخی و خوشی وز آفت و زریا بگذشت این است ستمگر کہ جفا بر ما کرد برگردن او
 بماند و بر ما بگذشت - آینه چہیں بعمل نیاید - رقعہ ۷۰ - فرزند زاده بہادر من درین ماقحط الرجال النساء

کارها با استفای قلب باید کرد نه بگفت و شنید مردمان بد راه زیاده برین نمیتوان نوشت که بغیبت
 و معصیت کشیده مصرعه ^{۱۰} دیوار گوش دارد فهمیده لب بکنان ^{۱۱} رفته ^{۱۲} - فرزند زاده به ساد
 من - میان خان عالم ^{۱۳} مریض انظار و الباطن نصرت جنگ ^{۱۴} مخالفت بت رای ولیپ را واسطه ساخته
 هر دو را موافق باید کرد - و در تالیف دل نصرت جنگ کوشید نیابت مال او ابدی او ان خود مقرر نمایند
 و برای میرسامانی فرخان رافزاده ^{۱۵} رفته ^{۱۶} - فرزند زاده ^{۱۷} عزیز من - از زمین دنیا مستغیر و
 فیروز من باشن قلعه ترکند ولو لکن را از اشقیای ضلالت پیوند گرفته اند ^{۱۸} کارهای آن نورالابصار
 روز به روز اوار تحسین آفرین بسیار است و شمشیر خان شهاب هم مدبر درستین کار خوب می آید - ترکن را بشمرنگ
 موسوم کردیم - یکی را گرفتن و دیگری را دعوی کردن خاصه حرص بیت المال عالمگیریت ^{۱۹} بیت - کاسه
 چشم حریصان پر نش ^{۲۰} تا صدف قانع نش ^{۲۱} و نش ^{۲۲} رفته ^{۲۳} - فرزند زاده بهادر - و بجوئی لشکر
 جزو اعظم فیروزیست - آن سعادت نهاد عالی نژاد برونق ارشاد سر سر شاد و جد و جبهه اتم در شمسیت این هم
 مصر و دارند که در قلمرو هندوستان این پارچه نان عطیه کریمه ^{۲۴} حضرت صاحبقران ^{۲۵} عرش آشیانست ^{۲۶} - هر چه
 بمیان نفعلات مفضل بهمال ^{۲۷} بران ایجاد و ایزاد توان نمود شاه نامه نویسان خوش تحریر تفصیل
 آن در سلک ارقام خوانند کشید و بر صفحه او اوراق روزگار ابدال آباد با و کار خواهد ماند - فردا اگر بسیر
 میروی قلم بر وار - که بچو رنگ حنا میرو و بهار از دست ^{۲۸} رفته ^{۲۹} - فرزند زاده بهادر - محله همراهان خود
 که خان فیروز جنگ نموده زیاده از ضابطه منصب تنخواه او بنظر آید - از توپ ^{۳۰} ره کله بان ^{۳۱} و نام جلی
 و جزا و گھڑنال و گھڑنال و سواران با اوراق و اسپان فیلان با بر گشته انهای اوراق و دیگر
 اینهمه اقسام سلاح است ^{۳۲} بفتح یاد در ترکی یعنی سلاح ^{۳۳}

[A dense block of handwritten text, likely a continuation or a list, written in a cursive style. The text is highly compressed and difficult to read due to the tight spacing and overlapping lines.]

لوازم طمطراق آن قدر که بایا بلکه نیاید بلکه در چنانچه اکثری از آن بسر کار و الا در آید شما که عفت
اومی بایید چرازها ضائع میکنی و بی مصرف صرف مینمایند. آنچه در کار بود ساختنش ضرورت و

دیگر همه جو و سازیت. **رقعه ۸۵** - فرزند زاده بهادر خرد داشت بعینه از نظر گذشت از دول عالی
نیست ما را بهالویه یا اکبر آباد بایر رفت و شاد و کن باش یا خندان آن از هر دو شش آنچه اصوب باشد نگارید

رقعه ۸۶ - فرزند زاده بهاور - آل نورالابصار در اکثر عرض داشت مینویست که با قبایل ابدال اتصال
این بقرنها و شواریت تا با بدچهره است. یکی بمیان افضالی بهمال ایرد و متعال نوشته باشند که

خلق الانسان ضعیفا واقع شده بریت. از خدادان خلاف دشمن و دوست که دل سرد و تصف
اورت. **رقعه ۸۷** - بنام محمد عظیم الدین پسر محمد معظم شاه عالم بهادر فرزند زاده حافظه قرآن عظیم و قدیم

بعضی کارهای ملکی در پیش است و شوق دیدن آن نور چشم از حد بیش. باید که نظر بر کارهای سرکار و الا و
شوق با کرده بجز و صدور فرمان مرشد قلیخان را به نیابت در آنجا گذاشته خود با فیلیخان و خزان پادشاهی

روانه حضور بجنور شوید اگ پیش از رسیدن فرمان که بیج گنید اقب با طاعت است. **رقعه ۸۸**
فرزند زاده عظیم همچو من غافل از خدای که هم ظلم بر خلق کرده و بیعت تا خالقست خوب نیست خاصه انبای

ملوک را از کتاب آل بسیار به مسائل حق الموت حق و البعث حق و الاصر اطحق و الجحز احق
بالسر و الخفی + همواره منظور نظر بایر داشت. و هر ساعت خود را از رفتنها بایر شمرد تا نونمال

مراد از خاک انتظار خیزد و گلمای تمنیات از صرصره مان بریزد. این سودای خاص از کجا
آموختی. نه جاشادار و نه پدر شما بهتر است که دماغ از این سودا پردازید. با خود شما را بهتر از دیگران

این متن در پایین صفحه به صورت یک کلاهی از خط نستعلیق و کلمات تکراری و تکرار شده درج شده است. این کلمات شامل عباراتی مانند "باید که"، "شوق دیدن"، "ظلم بر خلق"، "حق الموت"، "باید که"، "باید که"، "باید که" و سایر کلمات مشابه است که به صورت تکرار شده درج شده است.

میرانستیم و شدنی می انکاشتیم مصرعه خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم - رقعہ ۸۹ - فرزند زاده
 عظیم القدر ایشان که در باب تنخواہ پر گئے شکر پور بجا گیر شاہ عالیجاہ معروض داشته اند معلوم نشد کہ این
 قسم خبر خواہی از چہ راہ بخاطر گذشتہ - اگر شاہ عالیجاہ استدعای این مطلب از ان فرزند زاده کرده اند
 مصالحتہ ندارد والا از سرچین خیالہای خام در گذرند کہ بر اختلاف دوستی نمی افزاید بل آشوب پندار
 و غرور را شاید - رقعہ ۹۰ - فرزند زاده عظیم - اگر چه اجراء تاریخی محال سرک بدر ہر
 زرا از وی دارد لیکن معنی این محال مفہوم نمیشود کہ کدام معنی مفیدت خود فتوی دادہ این قسم
 اصلاح اندیشان خان مان بر اندازاد شمن جانی و مالی و بدخواہ حالی و آملی دانند - و شکر نعمت حق سبحانہ تعالی
 بجا آند کہ سہ صوبہ ندر خیزہ زہر ریز و ہمہ پیر از ان فراوان عطا کردہ - رعیت پروری را سر پای دولت
 دنیوی و اخروی شمارند - رقعہ ۹۱ - بنام امیر الامرا شایستہ خان صوبہ دار الہ آباد - بار وفادار جتہ طوار
 ہر حفظ این دو متعال بودہ مشتاق دانند - روز شنبہ ہستم ربیع الاول سالت شہل عہد ہست روز
 یاد شکر نظر اثر کہ در رکاب نصرت نصرت این نیاز مستان حضرت عزا اسمہ بود و شکر پور و در تفریح کردار
 نامہ بجا و در کنار تمام او بار خیزش دیدہ - از دست و زبان کہ بر آید ہر گاہ شکر پور و در آید تفصیل
 این فتح بزرگ بعد ازین نوشتہ خواہد شد - ہمسویت سگر نامہ و پیش از جنگ و شکر پور و در آید ہر گاہ شکر پور و در آید تفصیل
 کہ سخن بطرف اکبر آباد ظاہر بوطن خود برود و ہمسال دنیا و الاخرت ہر گاہ ہر گاہ شکر پور و در آید ہر گاہ شکر پور و در آید تفصیل
 بجز و طلال بر مضمون این منشور و الاوازم و رو شادمانی بتفایم رسانیدہ یاد ای شکر منہم حقیقی
 قیام نماید - و بظبط آل صوبہ متعالفہ او قرار واقع پرواز را بشکل فرزند سجاں بیوند ہر گاہ شکر پور و در آید ہر گاہ شکر پور و در آید تفصیل
 را بتما قبا آن احق شناس تعیین فرمایم - و با عنقریب با کبر آبادی آیم - رقعہ ۹۲ - ہر گاہ شکر پور و در آید ہر گاہ شکر پور و در آید تفصیل

این متن در پایین صفحه به صورت یک کلاہ نامہ یا یک متن بسیار فشرده و نامفہوم درج شده است. این بخش شامل عباراتی مانند "میرانستیم و شدنی می انکاشتیم" و "عظیم القدر ایشان" است. این بخش به دلیل فشرده بودن و نامفہوم بودن، در اینجا به صورت یک کلاہ نامہ درج شده است.

عظیم القدر ایشان شکر پور و در آید ہر گاہ شکر پور و در آید تفصیل

مدارالهام اسدخان حسب العرض آن فدوی خدمت بخشگی گسری دوم بصر رالدین محمدرخان صفوی مقدر
 شده. حالا اورا باید طلبید و برین عطیه آگهی بخشید. و تا آمدن او آن مزاجدان را ازین نیت هم خبر باید
 گرفت که محرران بشوم طبعی مجال تلبیس نیابند و اهل مطلب نیز از اسد او کار تصدیق نکند. ریاعی بهر کس
 بضمیر خود صفا خواهد داد، آینه خویش را جلای خواهد داد، هر جا که شکسته بود دستش گیسو بشنود که هدیه کرده ^{بسته شدن}
 آن فدوی بخان جهان بهادر بنویسد که سوداگران اسپان و غیره از منمایند و خبر صحیح است از نظامات
 یوم القیامت. از چه رو منظور داشتند. و یاد موت که قریب تر از شهرگ ^{میت} است. اورت چرا گذار است از سخط الهی و غضب
 پادشاهی تبرسد و آنهارا رضامند کند. ^{ای استغاثه ایشان} ^{سوداگران} حکم حق با تو مواساها کند. چونکه از حد بگذرد رسوا کند.
 در خانه خود دیوان کرده می نشیند. ^{منجواری} مرصعه. چن گوی خانه و این خوان من. آن فدوی از نصرت جنگ
 پریده بطلب که نکین زمر و با و رحمت میشود. لیکن تمام خطاب و فانی کنند اگر بگوید نصرت جنگ فقط
 کنده و منقر کرده عنایت کنیم ^{کوتاهی} ^{دانی} که برنگین سلیمان چه نقش بود خطی بر نو شده که این نیز بگذرد فقیر
 امروز روح اشدرخال آورده بود دیدیم بطور اهلان نه بشیوه اسلاف بر چنین کس پذیر میان عبداللطیف
 قدیس سره الشریف پیدا آرد که روزی با این عاصی فرمودند شما فقر را نمیدیدید. باش کفایت ما دنیا داران
 غرق عصبیان اگر لفظ هم بدیدین فقرای صاحب کمال مشغول بحق نشویم حال ما چه باشد و بکجا رسد گفتند نمی بری
 است که در ایشان حال بروش بزرگان باطنی نمانده اند چون ایشان را به بینید بد باطن تر شوید
 و این خوب نیست نعوذ بالله منه آن فدوی با نصرت بگوید که حکم شده است استغاثه لوجه الله تعالی
 العظیم و امثالاً کرتبته الکریم هر جا که باشد اختیار دارد و بعد ازین مارا و خود را از طاقات نیاز دارد

این کتاب است که در آن شرح آمده است که در هر حال که می شود باید از آن
 کتاب استفاده کرد و اگر کسی در این کتاب خطا کند در حق خود خطا کرده است
 و اگر کسی در این کتاب نیکی کند در حق خداوند نیکی کرده است و این کتاب
 است که در آن شرح آمده است که در هر حال که می شود باید از آن کتاب استفاده کرد
 و اگر کسی در این کتاب خطا کند در حق خود خطا کرده است و اگر کسی در این
 کتاب نیکی کند در حق خداوند نیکی کرده است و این کتاب است که در آن شرح
 آمده است که در هر حال که می شود باید از آن کتاب استفاده کرد و اگر کسی در این
 کتاب خطا کند در حق خود خطا کرده است و اگر کسی در این کتاب نیکی کند در
 حق خداوند نیکی کرده است و این کتاب است که در آن شرح آمده است که در هر
 حال که می شود باید از آن کتاب استفاده کرد و اگر کسی در این کتاب خطا کند
 در حق خود خطا کرده است و اگر کسی در این کتاب نیکی کند در حق خداوند
 نیکی کرده است و این کتاب است که در آن شرح آمده است که در هر حال که می
 شود باید از آن کتاب استفاده کرد و اگر کسی در این کتاب خطا کند در حق خود
 خطا کرده است و اگر کسی در این کتاب نیکی کند در حق خداوند نیکی کرده است

وظیفه آنچه مقر شده خواهد رسید - رقعہ ۹۳ - آن فدوی معلوم نماید این عاصی کہ استغناء این کار کرده بود
از مطالب روایات حکم حاکم شرع استغفار نموده چون با خود خوب سنجید حیلہ سازی و کار پروازی
نفس نماند بود - والا آرزو کسی نیست اندازد کرد - ^{فرو} نفس از دست راست این کی مرده است
از غم بی اتنی آفسرده است - ^{بسیار} الحکم شد کہ از دراز مکر این سخن نیست سبب استغناء این را یعنی بودن از
نفس است آن فدوی با خواص از فقرا می گراست اختفا اهل دنیا می چیز نیست و با فیتت در میان این
نفس بکنانہ خود هم سید علاج و کریم النفس است از خصوصیت قلبی بر بندگی ایشان دارد و التماس از غم
وامتنی مسکینا و احشرتی فی زمرة المساکین این این آیین - رقعہ ۹۴ - حسب التماس از
فدوی کہ عتیق اللذخاں بحال شده و در مشروط بسیار است اول آنکہ جمع پرگنه هر سال زیادہ کند
دوم آنکہ بر احدی ظلم نرود و دستگیران نگردد - سوم صد و فوج فدوی خود چنان از قوطع بطریق
خالی و از زمین پر سازد کہ مسافرین در مشرودین و ناچار و بیواری بنا و سواش آمد و رفت کنند اگر این
مراتب قبول کنند و عمل آوردنی باشد پسندیدند و الا لا - ^{تجدید کنند بدان} ^{و سود آنرا} ^{اندیشہ بدین} ثانی امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ در
خلافت خود هر که امیر ناحیه میکردند عمدتاً ماہ چند چیز از ویژگی داشت یکی آنکہ با چوب بر در نگاه تار و تار
مروم بی تکلف احتیاج خود با اوردن رفع تو اندازد و دوم آنکہ اوقات خود مصرف به کار خدا و خلق خدا دارد
سوم آنکہ مرکوب احتیاز نکند - چهارم پیر برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد و کسب کرده
وجه عمال قوت خود نماید احیاناً اگر بنا بر کسی بیچاره نمودن او مشورت سوم آن از یک شمس است
بگیر زیادہ از این جائز ندارد - پنجم بیست مقرر شد - بعد از دار کردن آنکه در حدیث مذکور است قبیله او
و آشنای آنطور نکند - و دیگر هم مشروط بسیار دیگر که تو این بود هر وقت که پیر و ایشانیم باید کہ بعد از ما

در اطراف دنیا با ابیات فخر و کبر و تکرار
و در دنیا و آخرت و کمال و کمال
و در دنیا و آخرت و کمال و کمال
و در دنیا و آخرت و کمال و کمال
و در دنیا و آخرت و کمال و کمال
و در دنیا و آخرت و کمال و کمال
و در دنیا و آخرت و کمال و کمال
و در دنیا و آخرت و کمال و کمال

نیز بتقدیر هر چه تمام تر خبر گرفته و از تبعه و محقه با مستور و بهم استفسار کرده هر جا هر چه پدید آید در قبضه خود آورد
 کدر این حق عبادت به شخصی که خلیفه وقت بصلاح یا فساد رعایتی افزون از حد شرع نماید حق
 مومنین پامال کرده باشد - در ایام حیات او برای پاس خاطرش این معصیت بر خود گرفته بودیم. اکنون
 چرا باز نگیریم. هجرت گفتگو بسیار شد خامش شدم با مسئله بسیار گفتم و دم زدم - رقصه ۱۰۰ - محمد خان
 را صدی اصناف هجرت شده - آن قدری بخشی المذاک حکم رسانند که در دیوان تسلیات بکنند و
 مجلس خان در باب رعایت دیوان بناظم خواهد نوشت و اگر هم خان را هر چه کرد و نیست خواهد کرد - رقصه ۱۰۰
 سرزنج میخی به پسر محمد امین نان دادیم - بصاحب جمع جوهر خانه حکم رسانند که در دست تالاقیمت
 مناسب آخر روز بنظر بگذارند اگر چه ضابطه نیست سرزنج بشخصیکه از چهار هزار منسوب کم
 داشته باشد عنایت نمود و انا چون طفلیست برای دل خوشی او چنین عطا میضایقه ندارد - اعوان حضرت
 هم به پسر صادق خان بخشی بخشیده بودند وقتیکه این تمیز رسیده بود برگشتن آن
 نمی فرمودند - رقصه ۱۰۰ - فروری درگاه حسن علی خاں با فرزندانه ده محمد بن الدین بهادر
 بر مزگی نمود و بی اجازت برآید آمد - چنانچه شایسته او و کلمه اول نوشته می منسوب باید کرد و
 جا که ضبط نمود تا دیگران را عبرت شود بهجت کند - تحمل بسیار مردانی قادر کمانه بن بن بکشیدن
 ای باید نمود
 و درنگاده شود - اعوانها در شهر و رانفا و من بهجات اعمالنا - رقصه ۱۰۰ - نیشانی که فرزند
 ارجمند - بان فروری اخلاص بپوشیده بودند بمطالعده در آمد - برای تمیز جانگوشی آخر کم
 بسیار دوست می دارند که کرده اند محال نجیب را بهر وجه استعجاب چیز کسی است
 له نوشت - رقصه ۱۰۰ - آن فروری بخاطر خود به سجده که حضرت فتح شد خان بکام شاید
 بیا نوشت
 که خوب نباشد اول اینک صاحب المومنین است دوم جگر می نیز دارد سوم مغلوب انظمت
 و زیاد گوید - رقصه ۱۰۰ - خان همراه داد دیوانیم یا خان مذکور هر سلوک میکرد که گویا

کند و انقدر که در این سالها در این شهر و رانفا و من بهجات اعمالنا - رقصه ۱۰۰ - نیشانی که فرزند
 ارجمند - بان فروری اخلاص بپوشیده بودند بمطالعده در آمد - برای تمیز جانگوشی آخر کم
 بسیار دوست می دارند که کرده اند محال نجیب را بهر وجه استعجاب چیز کسی است
 له نوشت - رقصه ۱۰۰ - آن فروری بخاطر خود به سجده که حضرت فتح شد خان بکام شاید
 بیا نوشت
 که خوب نباشد اول اینک صاحب المومنین است دوم جگر می نیز دارد سوم مغلوب انظمت
 و زیاد گوید - رقصه ۱۰۰ - خان همراه داد دیوانیم یا خان مذکور هر سلوک میکرد که گویا

ای متعینه ادرت با وجود ادرت و مدارات او و کم منصب و جمعیت خود تا کی حضور در باب اطاعت
 باخان مسطور چنان حرفهای تلخ و تن میگفت که او پیش مردم نخل و سبک میشد چنان کس که سه هزاری
 شه و خطاب بهادری یافته بجای دور دست رود یا مثل شاه شکرها و ریاضت و شویار باش نیز باید دید
 که چه خواهد کرد اگر خاطر آن مخلص ازین مراتب جمع باشد چه رضا لقمه و انالودن او در رکاب اولیست
 رقعہ ۱۰۵ - فردی با خلاص - زبانی محمداخلاص عنایت استرخان عرض نمود که همین پور خلافت
 مقروضت و طلب سپاه بسیار شده - جایکه اینقدر مناصب نامناسب موجب بیو اجب بدون ملاحظه
 لیاقت مردم مقرر شود و این همه انعامات و رعایات بیجا بنظر رسد چرا نباشد حافظ فرآیند و
 فاضل میفران ذلالت تیز تیز آهم یاد دارند و تفسیر این گاهی سهواً هم نمیچینند - پیر چشم بازگوش
 بازو این ذکا + خیره ام و چشم بنری خراب دیوان هم مجبولست و کشمیر وطن فکری باید کرد و دیوانے
 تجویر نمود سلم خان با نیست - رقعہ ۱۰۶ - فردی با خلاص - شب ابوالوفا عرض کرد که اسباب جانماز خانه
 مستعمل و فرسوده شد دیگر کارخانجات طیار باش و همین کارخانه طیار داشتی من پس شود از مسلمانان بعد
 بخانشان زد و حکم رساند که هر چه در کار باشد با ظهار داروغه سر انجام نماید مصرعه - حیفا صریف
 که ما دیر خیر دار شایم - رقعہ ۱۰۷ - فقیر شینہ بهره از علم ندارد و زاهد شک معلوم میشود شاید که این عم
 بریابا شد و اکثر احوال و افعال او که یکے از آنها رد و فوجت خلاف شرع بود - خلیفه وقت امین بریت المال
 ست هر چه یکسی بدید بر وصلاست - و اگر از محصول چن - ده که بفتوای علمای ملت مشورت امرای شریک
 ملت دولت برای خود اختیار نموده و آنرا صرف خاص قراردادده باشد مروت کند نیز حلال خاصه بدویش

از این مضمون سامانست استقامت در زیند و دیوانه ای با این تکرار داشتند
 از این مضمون سامانست استقامت در زیند و دیوانه ای با این تکرار داشتند
 از این مضمون سامانست استقامت در زیند و دیوانه ای با این تکرار داشتند
 از این مضمون سامانست استقامت در زیند و دیوانه ای با این تکرار داشتند
 از این مضمون سامانست استقامت در زیند و دیوانه ای با این تکرار داشتند
 از این مضمون سامانست استقامت در زیند و دیوانه ای با این تکرار داشتند
 از این مضمون سامانست استقامت در زیند و دیوانه ای با این تکرار داشتند
 از این مضمون سامانست استقامت در زیند و دیوانه ای با این تکرار داشتند
 از این مضمون سامانست استقامت در زیند و دیوانه ای با این تکرار داشتند
 از این مضمون سامانست استقامت در زیند و دیوانه ای با این تکرار داشتند

چرا نباشد کیوں نہ ہو (طعن ہے) ۱۳ چشم بندی غفلت ۱۲

بے پروبال چه طور حرام تو ان گفت و جوش سپردند. اگر معقول گوید عرض نماید تا این مغلوب نفس هم معقول
 خود کند و الا چه محبت جان را که از خود چیزها تراشند و نسبت بشرع زمین تنبیه بایند کرد و سلطان محمود
 غفر الله له ذنبه سست ناز بهمان و میند جان را در مجلس راه نمی آید در ولایت خود جا نمیرد
 تا دیگران آنها را بصورت فقیر و پیره گمراه نشوند و ایشان نیز مجال گمراه کردن نیابند اللهم یا بصیر المستقیم
 والسلام علی اهل الرضا والتسليم. ر. ق. ۱۰۵. فردی با خلاص. کلمه فتح الله خان الحمال نوشته اند تا وقت
 رخصت خان مذکور می استنیم که صحبت این فضول با پادشاه زاده برار نخواهد آمد. اما چه کنیم بار
 بطور نامیکه ازند و در ادایه مطلب خود ابرام می کنند. پارتی پانصد ذات فتح الله خان سه صد سوار تا بستان کم
 باید کرد و سیاه پنه کی با بر طرفی خطاب بهادری با دفتر بخشی دوم داد. حسب حکم با آن زیاد که نوشت که
 نمکحالی می داری و ارد که مرث زاده را از خود آزرده کن و با القای منت خدایت فروشی که وضع سفره و بیان
 رسم مردان جان بناموس و همدین پروردی نعمت را سرگراں نماید باستی این و شیده بزرگ رضای ما با دست
 آزرده می بالتماس ایشان انصاف گرفته. هالا اگر هم تلفاتی باقیات کن خوب است. این ارشاد و در حق او پادشاه زاده
 عرضه داشت کن این قلعه هم انشاء الله تعالی اعترقیب فتح میشود اما فکرنتای شیطان هر حاضر و بنجان
 غیر و جنگ برای سزای آن سزاوار جنگ بنامیکه بنویس که پیش از دستبرد سوارش بند و بر صحرای مرد
 آخرین مبارک بنده ایست. ر. ق. ۱۰۵. از نعم نماں این کار خوب سر انجام نیافت و چنانچه باید از
 عمده آن بر نیاید ناکرده کار است و بیرونه گذار تعظیم بایند کرد و یکی سر اتب تنبیه نمود. اگر چه من خود تری
 ظلم مصرعه پیرم و مگر گشته و گم کرده راه. ای الله خان در لاهور حکامه بر پا کرده است و مردم آن شهر را بجان آورد

Handwritten marginal notes in dense script, likely providing commentary or additional details related to the main text. The text is written in a cursive style and covers the bottom half of the page.

مگر سرعافیت او بخار و یا هلاک را بے ملک دیده. مراتب او از نخبی نویسانیا بطلب و آخر روز یا قوت
 بغرض رساند تا کی منصب هوشش آن بیوش افزوده آید. ^{دائمه} فرو. باید نواخت فرق خزان چو دست
 بیرون نهند چون قدم کج روی ز راه. زبردت خان سپاهی ست دور کا پادشاهی به از پدر در در سلطنت
 لاهور عمل خوب کرده. اکثر فسادان شهر و نواح را تنبیه نموده اما کن آنها را خراب ساخته. حسب الحکم
 متضمن تحسین و آفرین بر نگار و خلعت مهر بانی بر اے او علیا ر بکنان در مصر ^{در آن} عمره که مزدور خوشدل
 کن کار پیش. رقعہ ۱۱۰. فدوی با خلاص. کام بخش معالمد نامهم را بخانه محمد عظیم شاه باید پروا ستغادر
 نموده با هم صفاداد. مصر عمره. دنیا متاعیت که از دینزایه رقعہ ۱۱۱. بقر خان که بتسخیر بر ناله امور
 شده حسب الحکم در باب دستگیر کردن زمین را او باید نوشت و تا کی زود رفتن خان مذکور بر سرش
 در این وقت که آن سیه مست باد غور جریده از راه بیری بنا بر نزاع با قوم برگ بقلعه کھلنه رفته بزودی
 ترقیم نمود. غالب که برودست باید و آل بیراه رسولم آزار را پایند مکافات کن. استغناء اندرا و چون
 سرچه میکند حق میکند و بجز ای کردار میرساند. رقعہ ۱۱۲. آن فدوی خدا ببلغ برود و کله سسته
 تفرج باریت آرد. مردم چوکی امروز چه از ساڑوچه غیر آن که همراه او خواهند بود راستر ضای خاطر او کوشید
 سرور بر سرور خواهند افزود. مصر عمره. چون ازو گشتی همه چیز از تو گشت. رقعہ ۱۱۳. فدوی در گاه
 عالیجاه آمده اند محمد کام بخش را برای استقبال باید رفت و با مرا که اسامی آنها بامشافه فرموده شد نیز
 حکم رساند. رقعہ ۱۱۴. فدوی در گاه. مخلص خان بیمار ست برای عیادت آن مخلص باید رفت
 و از طرف مانیز احوال پرسپ. این مردم غنیمت اند. سلیقه عرض او اعلی حضرت را بسیار خوش می آید
 سرشت ۱۳ اس اظہار مطلب

ای از عافیت ...
 کین به از نوب ...
 دعات بن بن در جواب ...
 بعضی منصب او که ...
 سلیقه عرض او اعلی حضرت را بسیار خوش می آید
 این مردم غنیمت اند
 سرت از تو گشتی همه چیز از تو گشت
 چو از تو گشتی همه چیز از تو گشت
 ای سرت با من
 ای سرت با من
 ای سرت با من
 ای سرت با من
 ای سرت با من
 ای سرت با من
 ای سرت با من
 ای سرت با من
 ای سرت با من
 ای سرت با من

جای آنست که چه در بیانست و فدویت چنانچه باید و در و خاشاکها داد - پسرش امروز نیامده کجاست و
 در چرخ کار اورا بطور ادب باید گذاشت و تربیت باید نمود - چنانچه بسیاره حفظ کرده بود و نشود فراموش کند
 تعجب قابیلم خان در باب فتح قلعه چنجی که پادشاهزاده ^{پرویش} ^{۱۲} کجاست بحضور فرستاده بخبر پیش این فدی
 فرستاده شد - باید دید که بیعتی و اورد یا تمهید دل شکستن آن فدویست مردم دنیا برای اغراض نفسانی
 چه چیزها که نمیکویند و چه شکستهها که برای درستی کار خود می بندند - اگر رفتن را نلک بهجا و کتایش قلعه
 تواند شد چه به ازین و الا سر و ارخان هم کهنه عملست بدینست باشد - رقععه ۱۱۵ - فدوی در گاه فردا
 ملازمت پادشاهزاده شاه عالم بهادرمقررست - بخشی الملک مردم دیگر را با نواج خود با برای استقبال
 باید رفت - و باین گزین آورده چشم ماروشن ساخت - بریت خوشا وقتی و خرم روز گاری - که
 یاری بر خور و از وصل یاری - رقععه ۱۱۶ - فدوی با اخلص و دستخط دیوان برخصی که عین باشد در کار نیست
 این عین عالی را از میان باید برداشت - میم معتبره عنایت الله خان کفایت میکند با اعتمادا
 حسب المسطور هم بر پروانه زیادتست - قولیت مشهور که اول بنیاد ظلم در جهان اندک بود هر که آمار بار
 مزید کرد تا باین نهایت رسید - ابراهیم خان را آنکه انفصال قضیه قاضی و دیگر مردم کشته میشود و بحالی کمی
 معلوم ^{مطلب} ^{۱۱} - کلمه خاندان را پاداش سنگست - الحمد لله چنجی فتح شد و رانای مردم و دیگر بخت
 گرفتن هم چن را کار نبود اما با غماض ^{۱۲} که نه عثمان از دست رفت و چن می دیگر و کان سرودش - نی
 شان گرم ماند - با آنها باید گفت که بخورید دنیا را پیش از آنکه شمارا بخورد - رقععه ۱۱۷
 فدوی بارگاہ - این قدر تنگ گرفتن یار علی بیگ خود را از چه راهست - یعنی این
 امر در شرع نیامده و مرتبه ولایت خود ندارد چسرا بر کلمه او اشرار عمل نمیکند
 در بار خود را زبان ^{کلمه} ^{۱۱} ز مردم میسازد - آدمی باید که مقبول هر قوم باشد اما او هم چه کند

این متن در پایین صفحه به صورت یک نوشته فغانی و بسیار درهم ریخته و نامفهوم است. به نظر می‌رسد این بخش از یک مکالمه یا نامه باشد که به دلیل شلوغی و درهم ریختگی کلمات، به سختی قابل تشخیص است. کلمات پراکنده مانند "فدوی"، "کار"، "مردم" و "بخت" دیده می‌شود.

که این هم با اختیار خود نیست. فرد بخت و دولت بزور بازو نیست، تا آنکه بخش خدای بخشنده علیحضرت
 را در پست اویت باغ حیات بخش و دیگر اماکن واقعہ دولتخانه دارالخلافتہ از آراستگی اشجار و پرورش
 اشجار و صفای آبکینہا و حیاض و تربیت نہالان و انہار توجہ مفطر بود و تا ایام اقامت
 دارالخلافتہ این مسافر نیز پربہا نظری میکرد اگر محمد یار خاں ہمیشہ خود رفته در نزد ہمت و شادابی آن
 موکل بودہ است چه بہتر والا حالا میباید ہر روزہ یکبار خود رفت و کما یبقی مقی بہ ترمیم و تصفیہ عمارات قلعه
 و ریاض بودہ کیفیات جمیع باغات و عمارات قلعه مبارک و صاحب آباد و اعزاز آباد و نور باطری و سہرند
 باطری کہ تعلق ہمیشہ عزیز القدر دارو وغیرہ بقید انہار و اشجار از وقت بیرون آمدن این رفتنی تا حال
 باتفاق بیوات کاملعانہ شدہ بزرگار و بل نقشہ بفرست و کیفیت باغ انگوری و دیگر باغات پایین قلعه
 و باغ محسن خان کہ تعریفش بسیار میکنند و نیز از ثنات مسمم نمودہ عرضہ داشت کند کہ تا حقابق
 با حسن وجوہ معلوم شود و وزہا در صورت شکست و ریخت برای ترمیم دادہ آید افسوس کہ
 تعمیر خرابہ دل نکردیم و بچہ اطفال عمر بلہ و لعل باختیم شمع صفت العر فی لہو و لعب و قبا
 ثم انا ثم آہا ربا عی افسوس کہ عمر رفت ہشیامی نیست و درواکامی رخیستن دارے نیست
 گفتیم کہ چو بیدار شوم روز بود و مہمات کہ روز رفت و بیداری نیست + قیامی
 کہ خلاف شریعت انہارا از دست این پابند رہائی باید داد و بقاضی القضاة
 رجوع کرد تا موافق شریعت غرافصل ود + و حیف و میل بر کسی نزود +
 ای باید کرد و قاضی مانتین است و صالح و متقی چشم بر این و آن ندارد و در
 انفصال قضا یا حق و حساب منظور نیست اردو + از ضہ بحد القاضی شہادت
 خان ناظم صوبہ احمد آباد باضافہ ہزاری ہزار سوار سراسر از شدہ باد باید نوشت

در بازوی دوازده روز
 در دوازده روز
 در دوازده روز
 در دوازده روز
 در دوازده روز
 در دوازده روز
 در دوازده روز
 در دوازده روز
 در دوازده روز
 در دوازده روز

فرد - اینقدر پاک و دیده جز نیست که کمالی هنوز در قدرت است - اگر در کار یادشاهی سبب قسم فرودیت
 و جانفشانی است و در تنبیه نفس این و استمالت زمین ایران بچنین سعی جانی یعنی ایات دیگر هم امتیاز
 خواهد یافت - و بر تبه بلند تر ازین مرتقی خواهد گشت - نظم - زو بان این جهاں با و مینی سرت با
 عاقبت زیر زو بان آفتابنی سرت با سر که بالا تر رود ابله تر است استخوانش خوردن خواهد شکست
 رقعہ ۱۱۸ - شجاعت خاں درگذشت - انا الله وانا الیه راجعون - آدم کاروان بود و در کجرات عمل
 درست داشت و با همه سزا آن ملک تجویز باید کرد و دو سه کس بجای خود بنجید و غرض نمود عالیجاہ ہم غربت
 وان اگر پادشاہزادگی را کار نفرمائید - و بهتر از دیگران سرانجام توان کرد میتوان ادبالت لومینق والیہ الرشاد -
 و پس مقدمہ بہتر از خیر اندیش خاں دیگر کسی نیست - اما میگویند کہ چشمالش از کار رفتہ بار سے اورا
 یاد دیگر را مقرر نمایند - عتیق اللہ خاں ہم با نیست - مقدمہ ابراہیم خان کشمیر یاں حفظ اللہ خاں
 خوب نوشته و مال اندیشی را داخل نداده - **پیت** - جیف بیس و التی و آیین او - کور شدہ
 دیدہ حق بین او - در باب دین راستی تحقیق حق از دست دادن چه معنی دارد و از نیجاست کہ
 گفته اند قاضی و امین تحقیقات متعصب باید کرد بر اقرار و انکار متعصب تمام نکن و در انفصال
 قضایا اصل کوتاہی نرود - و اعتبار جت غالب را منظور دارد - ازین قسم مردم پیشتر ہم کم
 بودند - و درین وقت کہ ایمان ضعیف و شیطان قویست خود کجا - رقعہ ۱۱۹ - در امثال
 احکام از ابراہیم خان تاخیر بسیار میرود - ہزار سوار از میان او کم باید کرد و بوسیلم ہم چشم
 نمائی نمود - علم با کار را بر باد میکند حقست - مہر عمر - راست نماید خواجگی با بنسکی - رقعہ ۱۲۰
 روح اللہ خان در خوا - صدور احکام بنا ہم دیوان دکن و بلوچستان و ازین آن طرف کردہ است تا از سر نشسته
 کیفیت پرگنہ اس صلاح چه خالصہ و چه جاگیر و چه آنچه ہا از تغیر مسعود خان با نیت ضرر طشہ دریافتہ

Handwritten notes and signatures in a dense, cursive script, likely a continuation of the text or a collection of related documents. The text is written in a highly stylized and compact manner, characteristic of historical Persian or Urdu manuscripts. It includes various names, dates, and possibly administrative or legal notes. The ink is dark, and the paper shows signs of age and wear.

بعضی رساند آنچه خالصه مقرر شود برای آن امین و کز طوری تعیین نماید و آنچه جایگیر قرار یابد پروانه بدو بنام
 ضرور جنس توپخانه و مصالح مورچال آنچه در کار شود بفرستد باید نوشت و من اول تعیین نمود که
 بیلاران باخره انه باور رساند و نشانی که فرزند بهادر بخان مذکور نوشته اند حواله وکیل باید کرد یا در خط
 خود منطوقی نموده باید فرستاد و اول حریت اخیر بهتر این مردان جماعت نیست که همیشه بیک طور
 سلوک داشته باشند. آن همه فروتنی برای برآوردن مطلب خود بود از درون هم شایکی صافی
 نباشد. برای او نمیه عرض میکرده باشد. فرود از اختلاط چسبان بیگانه کی شود خویش با سرچین
 جامه تنگست جز و بدن نگرود. رقعہ ۱۲۱. ذولفقار خان ظاهر از اولان برای برون توپخانه تعیین
 ساخته روح الشراخ را در عین کار مترود نموده. اگر چه آن هم کار پادشاهیت اما بخان مذکور
 بر نگار و که تارخ قلعه نوپه را بجا آورد و صورت گرفتن این کار سزاوی آنها معبر بشمارد و طرح قلعه
 و مورچال فرستاده او بنظر در آمد سمتی که برای مورچال مقرر کرده است خوبست و پختیدین ^{یعنی نقی} و وجه
 بر اصلاع دیگر فو قیت دارد لیکن از عام خند ^{بیای بجهول} معلوم میشود که آن طرف ظاهر از زمین سنگ لایخ
 باشد لقب زون متعارف خواهد بود باید دو سه روز مسکوب بر پا کرد تا از تصادم ضربت بهار لرزل
 در شبان محصوران و ارکان قلعه افتد و بزودی این عقده کشایش یابد فرمان هم بدین ماده میفرستیم
 و آنچه باید بدستخط خود بخورد تا گیمی نویسیم بیست با میسای چندی شایخ ^{چینی} بداریم بیستم
 کشایش فراخ ^{مهر} که شکرانش استغفر الله رقعہ ۱۲۲. از در فرستاده سوانخ نگار
 لشکر فرزند زاده بهادر معلوم شد که شکرانش خان با وجود نزدیکی نزد او ^{کاش} نشاندن ^{بشر} بقریب خرم ^{نوشیدن}

باید از جنس توپخانه و مصالح مورچال آنچه در کار شود بفرستد باید نوشت و من اول تعیین نمود که بیلاران باخره انه باور رساند و نشانی که فرزند بهادر بخان مذکور نوشته اند حواله وکیل باید کرد یا در خط خود منطوقی نموده باید فرستاد و اول حریت اخیر بهتر این مردان جماعت نیست که همیشه بیک طور سلوک داشته باشند. آن همه فروتنی برای برآوردن مطلب خود بود از درون هم شایکی صافی نباشد. برای او نمیه عرض میکرده باشد. فرود از اختلاط چسبان بیگانه کی شود خویش با سرچین جامه تنگست جز و بدن نگرود. رقعہ ۱۲۱. ذولفقار خان ظاهر از اولان برای برون توپخانه تعیین ساخته روح الشراخ را در عین کار مترود نموده. اگر چه آن هم کار پادشاهیت اما بخان مذکور بر نگار و که تارخ قلعه نوپه را بجا آورد و صورت گرفتن این کار سزاوی آنها معبر بشمارد و طرح قلعه و مورچال فرستاده او بنظر در آمد سمتی که برای مورچال مقرر کرده است خوبست و پختیدین و وجه بر اصلاع دیگر فو قیت دارد لیکن از عام خند معلوم میشود که آن طرف ظاهر از زمین سنگ لایخ باشد لقب زون متعارف خواهد بود باید دو سه روز مسکوب بر پا کرد تا از تصادم ضربت بهار لرزل در شبان محصوران و ارکان قلعه افتد و بزودی این عقده کشایش یابد فرمان هم بدین ماده میفرستیم و آنچه باید بدستخط خود بخورد تا گیمی نویسیم بیست با میسای چندی شایخ بداریم بیستم کشایش فراخ که شکرانش استغفر الله رقعہ ۱۲۲. از در فرستاده سوانخ نگار لشکر فرزند زاده بهادر معلوم شد که شکرانش خان با وجود نزدیکی نزد او نشاندن بقریب خرم

مشغول ماند و خود سوار سی نگاره کسان را به تنبیه آنها فرستاد و شب بخانه نواز شرفاں رفته از شام تا با ماد بخوردن شراب و تماشای قص گذرانی به با مشاع محترز و متنوع نمیکرد و برین منوع قصد اصرار دارد از آنجا که سوانج نگاران برای اغراض نفسی نیز برای بسیار بر خانه زادن تربیت کرده مانی بندند باید که آن فردی بدیدان بر نگار و که همه مراتب را چنانچه باید تحقیق نماید و بحضور معروض دارد - رقعہ ۱۲۳

بفتح اشدرخان بنویس که حسن خماریت مفصل از عرائض متاعوم شہ موجب مجرای نیکو خماریتی گشت اما این جانفشانی را بخماریت فروشی مبادل نکند و باز روه کرون سر کرده مارا سرگراں ننماید - رقعہ ۱۲۴

بمستمنه خان فرودیکه مشعر خرابی جاگیر خود بسبب چھادنی دزدان بمر خود نوشته فرستاد بنظر آمد - التماس نام شدن معین و خان بگو شمالی آن گروه شقاوت نشان کرده است شبکلمه بخان فیروز جنگ باید جنگا شت که چون غنیمت بسیار است تلف الصدق خود را بجمعیت شایسته غازی الدین بخان

بال طرف بفرستد - رقعہ ۱۲۵ - سی سعادت بکر خطوط بهما فرستاده و اظهار چیزهای بسیار نموده که سوانج نگار بنی در صورت را تغییر باید کرد و غفلت حکیم اثرش متوفی را خدمت دارا الشفا مقرر نموده باضافه دیومیه قوت دین بخشید باید نوشت که بی رازین در مقدمات اہل خمارات کلفت الہ

آیہ کریمہ ولا تترسوا الی الذین ظلموا ظلمکم انکم انتم الظالمین و تحقیقت ظالمند و فعل نموده باشند و چون این ظالمہ بر غیر ظالم نباشند بر نفس خود ظالمند و در فقر و رفق مستماعی بدون خود با رعای مومن نیست و انموده اند حقیقت فی ہذا اللوت حیوۃ این نیاز من در گاہ بی نیام ہم ہمیشہ این آیہ کریمہ اللہم فاطر السموات فی الارض انت ولی فی الدنیا و الآخرة توفیقی مسلما و الحکمنی بالصالحین رو دارد معنی ملحق قبلا انما الانبیاء و اولیاء و ایما و جمیع صورتها بجائی آرد اگر چه ضلای غفور نکات عمدہ گفته اند - رقعہ ۱۲۶

فوق سماوات و فی الارض انت ولی فی الدنیا و الآخرة توفیقی مسلما و الحکمنی بالصالحین رو دارد معنی ملحق قبلا انما الانبیاء و اولیاء و ایما و جمیع صورتها بجائی آرد اگر چه ضلای غفور نکات عمدہ گفته اند - رقعہ ۱۲۶

فوق سماوات و فی الارض انت ولی فی الدنیا و الآخرة توفیقی مسلما و الحکمنی بالصالحین رو دارد معنی ملحق قبلا انما الانبیاء و اولیاء و ایما و جمیع صورتها بجائی آرد اگر چه ضلای غفور نکات عمدہ گفته اند - رقعہ ۱۲۶

فوق سماوات و فی الارض انت ولی فی الدنیا و الآخرة توفیقی مسلما و الحکمنی بالصالحین رو دارد معنی ملحق قبلا انما الانبیاء و اولیاء و ایما و جمیع صورتها بجائی آرد اگر چه ضلای غفور نکات عمدہ گفته اند - رقعہ ۱۲۶

اما چنانچه باید تشفی نمیشود آن معرفت گاه بر تحقیق خود برنگارده اند و در رقعته ۱۳۶ رقیب است
 بر اوقات و بعد تحقیق نشان شدن بدخبت کو که محمد گاه هم بخش خود آن فرود می را معلوم شده باشد چون تنبیه
 آن و جبار کردن پادشاه بر او نادان ضرر بود کردیم - و بر سر آن بوس القرآن آنچه آوردنی بود آوردیم
 و من بین الشیطان که قرینا فساد قرینا فقر و صحبت سفله چنانکه شست نماید نقصان که گرم سوز بدن و
 سر و کن جامه سیاه و بشومی هم صحبتی او پادشاه بر او نه بنویسند - چنانچه چیله کردیم و نیمی اش به نیاقداری
 بایر نشانند و ادعای او خبر بایر داد - رقعته ۱۳۶ - خاں جهان به او در این صفتی اول مثل گفته ما لایق
 در این مهم مستی پیش گرفت - هرگاه از حضور تا کیست - بدشت خواست که تلا فی با فایات نمایان شود
 این همه خرابی بی اخلاص نیست - چون نباشد که بد نر از این عمل زشت عملی دیگر نیست آن آمدت افقین
 فی الذکر الاسفل من التاجیر بر برای تسلی او باید نوشت و ایرانی از این مقوله هم کرد تا چشم
 داشته و تنبیه پیدا گردد - اگر چه ممکن نیست که دشمن باطن قوی است اعاری عدوک نفس گزینی بین جنبیک
 کی بطور خود میگذارد - که اینکس گیش بحق و حقیقت دارد - التي از بند نفس برهان و ماراد تبعیت او
 همیران - نظم - هر بانی دید و آن نظم سخت - آنکه کردی گمراهان را باز جست به هم دعا از آجا است
 هم ز تو بد ایمنی از تو هاست هم ز تو - رقعته ۱۳۷ - امیر الامرا در گذشت از مردم قایم همین یکس
 مانده بود انا شد و انا الیه راجعون - مطالب هم دارد بدیوان بیوتات آن صوبه برای ضبط اموال باید
 نوشت که بتقیب تمام بضبط آند - و از مردم او بزر و در گفتی هر قسم که میسر آید مبلغهای پادشاهی
 بگیرند و دیوان مرحوم را بنمایند بگویند که بشرط نیک و خدمتی رعایتها کرده خواهد شد - و حقیقت پسر انفقور
 بعضی باید رسانید بدیگر هم درین باب گفته ایم اما بگمان رعایت قبیله اسی اولویت ثانی آن فرودی بایر

در این دست نوشته ها که در این کتاب است ...
 در این دست نوشته ها که در این کتاب است ...
 در این دست نوشته ها که در این کتاب است ...

امر را میگردید. یقین که بروید مرضیه خود برستی و درستی ظواهر خواهد کرد و امان نشد خان هم برای این کار
 بد نیست متعین باید کرد. و مراتب ^{بندیده} بعضی رسانید که اضافه داده شود. و یک رعایت دیگر هم بخاطر محبت
 نسبت با دو بعل می آید. رقعہ ۱۲۹. این کار زیور ^{ای باب در سانیات} همان مقرر شد و مجوز آن مخلص هم خوب است اما
 سپاسیت حقیقت عمل داری او معلوم نیست ^{بجای کرده شد} برای اندر می هر چه منکشف باش عرض نماید. برای
 دیوانی بر ما پیور شخصی دیانت را مطلوب است ^{تحت} انهم فانا هم. رقعہ ۱۳۰. مکرم خان در چه کار است با و چون
 اشتیاق زیارت حرین ^{تحت} شریفین توقف از چه راه اصلی تر ازین ^{تحت} حست. مست. حج رب البیت
 مردانه بود حاج زیارت کردن فایده بود. اللهم ارزقنا خیرا. رقعہ ۱۳۱. فرستاد و فرزند زاده بهادر باید
 گرفت. اما پیشتر وکیل ایشان را گفت که بدون عرض نفرستاده باشد و السلام. رقعہ ۱۳۲. مرشد
 قلینجان ضابط است و خالی از تدین هم نیست ^{دینداری} این کار گریه گفته شود شاید که بهتر از دیگران همه انجام نماید از طرف خود
 بر سر مقبره که بفضل علیجان گذشت آن قدیم الخیرت شنبه باشد. فوجی برای تنبیه قبل ایشان
 او باش تعیین باید کرد. خان بهادر هم چه طور است. این عاصمی میخواهد که ترکیب هیچ گناه ^{بیدار کردن} و ^{بیای مجتهد} ^{بیای مجتهد} خاصیت طلبی
 نشود اما از آنجا که ملک بی سیاست نمی ماند و ریاست بی سیاست راست نمی آید بعضی جاها احکام موافق الوقت بجا
 نفسانی اختیار می شود و از علما مسئله پرسید. ^{سرداری کردن} البته که نیت خود بخیر است شاید که نگید و انما الاعمال بالنیات
 حدیث صحیح است و بسر حد تو اتر رسیده. رقعہ ۱۳۳. خواجه خیر الرحیم رحلت کرد و دین اوستقی بود از جگر داری
 بهره تمام داشت روزی در حضور ایشان بود ^{تحت} و خبر ولایتی در کرد داشت خوش آمد گفتم خیلی خوش طریح ^{تحت} است در
 جواب عرض کرد که نام این بهتر از طریح است پرسیدم چیست گفت رافضی کش فرمودیم که در سر کار و الامم سه چهار
 بهین طریح نام طیار سازند از کمر بر آورده نذر کرد و عرض نمود که تا آنها طیار شوند این نیاز محق و سرکار شرف باشد و رفته آداب

...
 ...
 ...
 ...
 ...

...
...
...

ارسال کرد و برای ہمراہ میان ہم اضافه تجویز نمود۔ اور ازین مشرودہ مسرور ساخت۔ و دکیل را ہم اگر رعایت ضروری
 باشد باید کرد و نعم المولیٰ و نعم الوکیل۔ رقعہ کا ۱۲۔ پنج زنجیر فیصل براسے فرزند زاوہ بہادر بر آوردہ ایم و
 زنجیر ازان میان خوش کردہ حوالہ وکیل ایشان نماید و سرب و خلعت خاصہ و خنجر مرصعہ با علاقت ہم عنایت
 شدہ۔ از جو اہر خان خبر بگیرد۔ رقعہ کا ۱۳۔ سولخ نگار وزیر دست خان در باب سیب میکہ چیز ہا نوشتہ
 انداصلی وارویانہ، او خود را اورا صحابہ تائین میکش۔ از عنایت اللہ خان پرسد۔ از صاحب لہجہاں صوبہ ہاری
 اکبر آباد خوب سرا انجام نشہ است۔ گوپال سنگہ را ہم در باب اعانت او باید نوشتہ۔ و بجان کورسی نامی
 قلمی ساخت۔ مصرعہ۔ چنار تاکجا غیب مفلسی پوشد۔ رقعہ کا ۱۴۔ ہنگامہ کہ براہتمام خان مروجہ گذشت
 از غفلت ہمیں مروجہ ست + رو نیاید و ادب پشت و کمر آہنا پچوب بے توجہی باید شکست تجو آدم متین
 و خیر دار کجا ہم میرسد۔ اسپان را چنان فریب کردہ استطیل را نحوئی رونق دادہ بود کہ گفتن راستی آید
 اللہم اغفر وارحمہ وانت خیر الراحمین۔ سیف خان در باب تنبیہ نفس ان بتا کید نیویسد۔ مشاعر
 ہم محنت شدہ محل انتظار نمازہ الاہم فالاہم۔ رقعہ کا ۱۵۔ ہمیں پور خلافت برای اضافه پسر چارمین
 نوشتہ اند ظاہر اسواران رفیع القدر زیادہ اند برابر باید کرد و فرزند ذات خود بزرگ صورت نمی بندہ پاس خاطر
 ایشان بطور دیگر رعایت میتوان کرد میان رضوی خان ہنر و صحبت بر آریست۔ ہذا اخصمان اختصاصی ہم
 آلاتہ تمہیدی بندہ و باید نوشتہ۔ رقعہ کا ۱۶۔ رش و شغل بان وضع زہاد اگر دین سرف مال را میخواہد
 بایں روشن زر جرمانہ ہضم کن غلط است زرا ز جاگیر وقتی میگیرند کہ منصب را در حضور استعدا دای ان نباشد
 وکیل را نشانہ ہمیں وقتہ مسلحہ پادشاہی بگیرد و اشرقی ہای مارا نصیب امین پائی بانی نکن۔ اعلیٰ حضرت

Handwritten notes in a smaller script, likely a continuation of the document's content or a separate entry. The text is dense and difficult to read due to the cursive style and overlapping lines.

اگر اطفال خبر شود هرگز تا باینجا نرسد بعد عزل جاگیر این بر آورده برهان الله خان که از
 بی جاگیری نالش دارد باید داد ظاهر اولشکرست بخان مذکور حسب حکم تهراید باید
 نوشت که این صورت چرا باین معنی بوقوع آمد و بچه رو مال کاره نظر نداشت طلب احتشام که
 نخواهد رسید و غله در قلعجات نخواهد بود و ذردان بران نامروان غالب خواهند آمد آنوقت
 هماسجا خواهد بود قابلو چنان اگر چه طلب گرفته سرگرم کارمان غنیمتست و میدانیم
 که بے این خیال چه امکان دارد جهت غرض خویش کارهای ولی نعمت کی فی الحقیقت
 کار خالصت برهم نمودن و بزندگی دوروزه حق مردم مجاز با ببال کردن که در ضمن آن
 تقویت کفار خسران مآست آیتس کدام مومنین مک حلال است بهر حال قبض الوصول
 طلب از تمامی احتشام گرفته بفرستد و در صورت خلاف آن سزاسے خائنان و
 معاوانان بی وینال بر خود لازم دانند که وان الله لیسری کی الخائنین ۵ رقعہ ۱۲۵ این است
 بدستی مجوز عنایت الله بنان که از حضیر مقررشہ رفتہ بود چه کرده بمحرمه هر چیز که در کان نمک
 رفت نہت شد قوت مقاومت ہم بنوده چه کن ناچارست اما اگر سپین بود چرا بر خاستہ نیامد
 اگر سخاہ نمیدادند آمدن خود میدادند باو ہم از طرف خود تا کیری بنویسد رقعہ ۱۲۶ -
 مہابت خان جی آبادی ظاہر اور لاہور درگذشت وغیر از بنبرہ کہ پدش بخصور پد رحلت کرده و رشتہ دیگر
 ندارد بایوان بیوات آسجا بزنگار و کہ اموال او بهوشیاری و دیانت داری تمام ضبط نمایند کہ بیت المال
 حق عبادت خلیفہ امین و نگران گماشتہای خلیفہ اند چہ مستحقین وضعفا دیگران را
 در ان نصیبہ چہ حساب رقعہ ۱۲۷ مریمت خان امروز لباس فاخره پوشیدہ بحضور آمدہ بود و در
 جامہ القدر روز داشت کہ پانظر نمی آمد بمحرم خان فرمودیم کہ دوگرہ از او من آن کو تہ عقل و درکن

کندارہ بنیہ چہ بیانت کندگان و نادر فغان
 اساکر سخاہ مہابت خان
 بیعتی ناتوان
 پویشہ بنانہ
 اساکر سخاہ مہابت خان
 بیعتی ناتوان
 پویشہ بنانہ
 اساکر سخاہ مہابت خان
 بیعتی ناتوان
 پویشہ بنانہ

معاتب داشتیم. و آخر نظر بر قریحه خیمت با نهاد ساختیم از زبان اعلیٰ حضرت شنیده ایم که عرش
اشیای کبر پاوشاه روزی میفرمودند که ^{بندگی} بود ^{طریقی} بر ای ^{تعمیر} ^{قلم} امور ملک مال شعور تندی دارد اما
غورش خوش نمی آید ابو الفضل با و بد بود شکایت گویند آغاز و جواب یافت که لواحقه را نمیتوان برانداخت
لذا با آدم کار چهار ناچار بایر ساخت. ^{فرو} خدایه راست مسلم بزرگی و الطاف ^{نگاه} که جرم بیند
و نان بر قرار می آید. ^{رقعه ۱۵۱} ای همان فرزند جنگ کار خود ناتمام گذاشت + با وجودیکه فرزند زاده
برهان پورا آمده بدیدش زفته روانه برار شد + ^{ای تازی الدین غلام ۱۲} و لفظ سه سالار که مینویس از نوشته وکیل معلوم
شده یا خبر غیبی است و بیس ماده نه فرمان رفته و نه ما گفته ایم. ^{نم مقام ۱۲} بنهایی که منصب سیالاری از کجا پیدا
گردد. ^{رقعه ۱۵۲} مخبر با تو دار و غله کچری دیوانی در گذشت و شکار خان ^{ظاهر} مردم عیام زبان مست روز
در سواری شنبی ^{ترکیست ۱۲} که این را به نسبت او مردم چه قدر بزرگ گفتند + کار گفتیم که او از شکر است ^{بورد ۱۲} اینکار ^{بورد} مدار
باز آید سوونکر و جزای اعمال ^{بورد ۱۲} حقت خود بهتر می اندک بر سر آن رفته چه گذشت و بر سر اس رفتنی
چه خواهد رفت نفس ^{بورد ۱۲} اماره نمیکزند که آدمی عمل صلح بکند + و زاد عقبی بردارد + و گرنه بتمه
میدانند که ظلم کردن بدست و پیش آوردن ظلم بدتر از آن گرسنه را خدمت و دادن غر بار داشتن است و
دوره و دانسته از عمره باز پرس آخرت که در شکست است بر آمدن مشکل چه جای یقین داشتن
جایگیر باید داد اما خدمت نباید داد. ^{بورد ۱۲} مصرع هم. ^{بورد ۱۲} و او داد از دست غفلت داد داد غلام محی الدین
نامی در لشکر عالی جاه کافی چه بدرویشی متهم گردیده بر آوردنش ضرورت است. ^{بورد ۱۲} بیست و نه
مردان و اینها صورت ^{بورد ۱۲} بسته نماند و مرد و شهبان + ^{بورد ۱۲} جمله ای ^{بورد ۱۲} ببتیل ^{بورد ۱۲} میزان ^{بورد ۱۲} محض ^{بورد ۱۲} و اقوال ^{بورد ۱۲} باطل ^{بورد ۱۲} دارند
ایمان کو اسلام کجا ^{رقعه ۱۵۳} عالیجاه ^{بورد ۱۲} تمه طلب ^{بورد ۱۲} که در سر کار والادارند ^{بورد ۱۲} اجتناب ^{بورد ۱۲} بر پرگنه ^{بورد ۱۲} بود ^{بورد ۱۲} همی کرده ^{بورد ۱۲} اند

این متن در پایین صفحه به صورت عمودی و به سبک کوفی/نسخه نوشته شده است و شامل ملاحظات و توضیحات است:

ملاحظه است که این متن در نسخه دیگر درج نشده است.

این متن در نسخه دیگر درج نشده است.

این متن در نسخه دیگر درج نشده است.

این متن در نسخه دیگر درج نشده است.

این متن در نسخه دیگر درج نشده است.

این متن در نسخه دیگر درج نشده است.

این متن در نسخه دیگر درج نشده است.

این متن در نسخه دیگر درج نشده است.

این متن در نسخه دیگر درج نشده است.

این متن در نسخه دیگر درج نشده است.

این متن در نسخه دیگر درج نشده است.

Marfat.com

خیر خواهی بچه میرد و خاطر گذشته اگر شاه ایما می این مطلب آن فرزند زاده کرده اند در مضایقه و الا ان
نیالت در گذرد که اغصاص را می فرایدین افزایش غرور و پندار را شاید کفی بانش تعالی و کیس او انا
ادعوان بر حم کلام وید خلم ظلاً اطمینان رقعہ ۱۵۰۱ خبر مرگ مجلس خان شنیده باشد از شرف ایفای نهانی
و جوسه خدا وانی و همه دانی او خطا بر میداشتم رضی الله عنین دار مرگ زارشان ای بسیار دارد و فوایدش
نایاب بود و نا چشم بینا که شخصی شکایت گوید پیش ما گفته بود که این مرد کسی را ^{یعنی دنیا ۱۲ سختهها} بهتر از من زواج ویم که
بهتر از خود کسی را نمی یابد - رقصات نام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ - رقعہ ۱۵۰۲ - خان
فیروز جنگ یکرنگ من میخواستم برای عبادت آل دولتخواه بیایم اما بچه رو و کلام نظر مشاهده نمانم
لهذا سعادت خان را نیابتم فرستادم تا چشم ما بیند - وانظار ما فی الضمیر کند از میوهای نورش آنچه
اینجا بهم میرسد انگورست اما اطباء یونانی برای آن عمده مخلصان مزاجدان مضر می گویند لهذا بر خود هم
ناگوار گویم - انشاء الله تعالی بعد بخت کامل و شفای عاجل بکجا میجویم - ^{خورد درشت ۱۱} ^{گزیند سانه ۱۲} ^{مردن سویده ۱۳}
من چه خوشست تا بودین آرزو مرا برسان - رقعہ ۱۵۰۳ - خان فیروز جنگ یکرنگ من +
تفریق فوج لا اعلا جهیت ^{بهرت کرون بخش} ^{ای کچه خورد} ^{تو می زاده} با زود بجنون کر امت ^{کجه لفرست} که بالعافان دوارا ت
اعتیاز یافته باز پیش آل دولتخواه خواهد رسید ^{بجائی ۱۲} ^{و اوقف نه از امر شیب} ^{باش را اندر}
پرده باز به پنهان غم مجوز - ^{فرو} - آنچه دل از فکر آن میسوخت بیم بجز بود ^{آخر از میمیری گردن}
آل هم ساختیم - رقعہ ۱۵۰۴ - خان فیروز جنگ یکرنگ من ^{له} الحمد لله دوری قلبی نیست ^{بیت}
گردینی و با منی پیش منی ^{دور پیش منی} و بی منی ^{دینی} + از احوال شیار و زوی اکثر ^{طلخ میداده} باشد تا که

اینجا به من میرسد انگورست اما اطباء یونانی برای آن عمده مخلصان مزاجدان مضر می گویند لهذا بر خود هم ناگوار گویم - انشاء الله تعالی بعد بخت کامل و شفای عاجل بکجا میجویم - خورد درشت ۱۱ گزیند سانه ۱۲ مردن سویده ۱۳

مواصلت صوری دست دباخانه زاد عنایت اللہ خان را نایدہ ایم ہمای اور خالیست مصرعہ شاہ
گل ہر جا کہ رسیدیم گشت رقععات بنام ذوالفقار خان بہادر نصرت جنگ رقعہ ۱۶
نصرت جنگ بے ریو وزنگ من۔ وراقل این ملک قلم و فرمانہاں ہلی بود۔ و برہمنان متغلب
از تصرف اینہا بر آوردند۔ و ایشان را منہاک و مستہلک بذات نفسانی و مستغرق امور و نیای دنی
دیدہ فرصت از دست ندادہ تخت و پتہ برای خود ساختن۔ ہر چہ کردہ بودند۔ مکافات آل از
پیشگاہ منتقم حقیقی یافتن۔ یعنی ہمان بیوفائی و نمک حرامی کہ با ولی نعمتان نمودہ بودند از نو کراں خود دیدند
و سیا و غیر ہائیں با نہا سلوک بد نمودند۔ پیرت۔ و ریاب کنوں کہ دولتت ہست ہست ہست ہست
دولت و ملک میرود دست بدست رقعہ ۱۶۱۔ ولایت زر خیز دست این کافر حربی خواجہ
دشمن چہرا بگزاریم۔ و تغافل و امر مکن الحصول بے مانع ظاہری چوں کنیم۔ فضیلت خوراد و صحیحین
مگر سخاوندہ ایم یا سلیقہ ملک گیری و مفساد اسیری نادریم۔ رقعہ ۱۶۲۔ خان نصرت جنگ را و دیاب
و غیر متعینان خود را سوائے ملتفت خان پیش با و شاہزادہ عالیجاہ بگزارد کہ انجام کار بسیار دست
دست آنها اگر کوتاہ باشد۔ و در کار غلطی نشود فہما کہ بعضیہا بارانای بیجا بیک کمان تیر می اندازند و نئے
نہن کہ خود را نشانہ تیر و بال آخرت می سازند۔ ایسا است۔ گنم از گنم بر دیہ جوز جو۔ از مکافات
عمل غافل مشو صبا لطف بگو آل غوال رخسارا کہ مسرکہ و بیابان تو دادہ ناما۔ العاقبتہ بالعاقبتہ
رقعہ ۱۶۳۔ نصرت جنگ بے ریو وزنگ من۔ چوں گرفتن دکن کہ ہم بود تمام ہمیت مصروف ہیں
کار شد الحمد للہ صورت یافت اما خارجی کہ دریں سفر خیریت اثرش۔ میشود مدار آن بر خزانہ ہنر و شایستہ

کتابت از دست
دولت و ملک میرود دست بدست
دشمن چہرا بگزاریم
مگر سخاوندہ ایم
و غیر متعینان خود را سوائے ملتفت خان پیش با و شاہزادہ عالیجاہ بگزارد کہ انجام کار بسیار دست
دست آنها اگر کوتاہ باشد
نہن کہ خود را نشانہ تیر و بال آخرت می سازند
عمل غافل مشو صبا لطف بگو آل غوال رخسارا کہ مسرکہ و بیابان تو دادہ ناما
رقعہ ۱۶۳۔ نصرت جنگ بے ریو وزنگ من
کار شد الحمد للہ صورت یافت اما خارجی کہ دریں سفر خیریت اثرش

۴ باشد ۱۲ صراحت معنی خلاف دخل بصری صورت و صورت بقفاری ہزینہ ۱۲

مسافری کلی طلب ابران شده و میشو در کرنا نکد فینهای قدیم عظیم بسیار شنیده میشود - زمین را
 بیجا پور اربی صلست بنگل متصرفت و تیره سیدو پد سیدو ای جهمیت ملک ش ظاهر اچندان استکام
 نادر و جاه طلبش بگفته سید مسعود خان متونی ^{پست زاده ۱۲} مفاد و مشتادک هونست - چرا در تصرف او باشد
 حقیقت ملک و تدبیر نزل از و از نائب خود که داوود خان باشد استفسار نماید چرا اغراض و تقاضی
 رود - رقیه ۱۶۱۲ - خان نصرت جنگ من - ارباب کار تیمار حال مردم متدین کم میکنند - زیرا که ^{بیان خواستن ۱۳} چشم پوشیدن ^{۱۲}
 ازینها تو اضع آنها از اول تا آخر نمی آید - و سفاکان در گرفتن و دادن باک ندارند یعنی آب از دریا
 بخشیدن بخل نمی آید خلاف امریست دشوار - نماید و ریز جزا بر من چه خواهد گذشت و بعد از این بر سر
 بنای های خواجه مصیبت خواهد شد - فردو فکر شنبه تلخ دارد جمعه اطفال را هجده شربت امروز بی اندیشه
 و ناخوشست - بهر حال ارباب کار ذوی الاعتبار را در همه حال بهر اسان و ترسان باید بودو
 هر لحظه الحفیظ والا مان باید گفت - رقیات بنام میرزا صدرالدین محمد خان صفوی بخشی دوم -
 رقیه ۱۶۱۵ - میرزا بخشی خلاص کش پنجابی بمنصب صد و پنجای سرفراز شده و رویوان تسلیمات بدندان
 رقیه ۱۶۱۶ - میرزا بخشی محمد ابراهیم نجالت ندیم بمنصب سه هزاره دود ذات و پانصد سوار و خطاب
 میرزا خان و عطای ده هزار روپیه بعرض بکم سرمایه عو و افتخار اندوخته حسب الحکم مشعرا این عطایا
 باد بنگار و من عفا و صلح فاجره علی الله - رقیه ۱۶۱۷ - علی خان قلعه دار در خلافت شاهجهان آباد
 عرض داشت آن قدیم الخیرت از نظر گذشت از داده گوشه گزینی و استعفای منصب نشسته است هرگاه
 گوشه خاطر اقدس را که منظور نظر خاص و پرورده لطفهاست با و سپرده باشیم دیگر کدام گوشه بهتر ازین میخواهد
 در صورت مبالغه البته منظور داشته اتماس آن قدیم الخیرت را در چه پذیرائی خواهد شد - و بکنزار روپیه

فون نام ^{۱۲} علی ^{۱۳} کون ^{۱۴} ای ^{۱۵} ای ^{۱۶} ای ^{۱۷} ای ^{۱۸} ای ^{۱۹} ای ^{۲۰} ای ^{۲۱} ای ^{۲۲} ای ^{۲۳} ای ^{۲۴} ای ^{۲۵} ای ^{۲۶} ای ^{۲۷} ای ^{۲۸} ای ^{۲۹} ای ^{۳۰} ای ^{۳۱} ای ^{۳۲} ای ^{۳۳} ای ^{۳۴} ای ^{۳۵} ای ^{۳۶} ای ^{۳۷} ای ^{۳۸} ای ^{۳۹} ای ^{۴۰} ای ^{۴۱} ای ^{۴۲} ای ^{۴۳} ای ^{۴۴} ای ^{۴۵} ای ^{۴۶} ای ^{۴۷} ای ^{۴۸} ای ^{۴۹} ای ^{۵۰} ای ^{۵۱} ای ^{۵۲} ای ^{۵۳} ای ^{۵۴} ای ^{۵۵} ای ^{۵۶} ای ^{۵۷} ای ^{۵۸} ای ^{۵۹} ای ^{۶۰} ای ^{۶۱} ای ^{۶۲} ای ^{۶۳} ای ^{۶۴} ای ^{۶۵} ای ^{۶۶} ای ^{۶۷} ای ^{۶۸} ای ^{۶۹} ای ^{۷۰} ای ^{۷۱} ای ^{۷۲} ای ^{۷۳} ای ^{۷۴} ای ^{۷۵} ای ^{۷۶} ای ^{۷۷} ای ^{۷۸} ای ^{۷۹} ای ^{۸۰} ای ^{۸۱} ای ^{۸۲} ای ^{۸۳} ای ^{۸۴} ای ^{۸۵} ای ^{۸۶} ای ^{۸۷} ای ^{۸۸} ای ^{۸۹} ای ^{۹۰} ای ^{۹۱} ای ^{۹۲} ای ^{۹۳} ای ^{۹۴} ای ^{۹۵} ای ^{۹۶} ای ^{۹۷} ای ^{۹۸} ای ^{۹۹} ای ^{۱۰۰} ای

در ماهه که دوازده هزار سالانه میشود نقد مقرر خواهد گشت بر رقعۀ ۱۶۸ - بنام حمید الدین خان بهادر حمید
 پادشاه پنج روز است که شاه عالیجاه عرض نمودند کسی دشمن جانی من اند ^{دشمن} حمید الدین خان و امیر خان و منعم خان گفتند پیر ^{سخت}
 نیک ذات است با کس ^{شاه} دشمن نیست ^{دشمن} خان حمید هم نباید باشد و احوال منعم خان برین ظلم جمول مجبیل با سنی فکر خود
 کردید از حال خود چو غافلید - و مقایسه موت خود هم است که المکتب ^{نظام} قریب من ^{نظام} شکر ^{نظام} الفعل ^{نظام} و اقرب من
 جبل الوریة ^{نظام} غافلید ^{نظام} - پیرت گبی از دست گاهی اول گاهی پانجم ^{نظام} بعزت میبری ای عمری نسیم که دایم
 اگر مناسب بعالیجا بسیاریم ^{نظام} و اگر کردی باش ^{نظام} صفادیم تا در امانت این فانی خیانت نکند ^{نظام} هر چه بخاطر
 رسد برنگارد - یا عرض نماید ^{نظام} رقعۀ ۱۶۹ - بنام عنایت اللہ خان بیروز ابو الوفا حاضر بود که در ویستی ساز
 دل آمد چیزی برای عیال خواست - گفتیم فقیر بآمد چه کار فقیر دل بریده و گریبان دریده میباید مردم فقیر
 فقیر میگویند زبانت که فقیر چیست و چه معنی دارد - فرو جهان ^{نظام} آئینه و هست ^{نظام} این صورت پرستاش
 نفس پرواز قلبین و میگویند للہ - اللهم نہنا عن نوم الغافلین ^{نظام} آمین آمین - رقعۀ ۱۷۰ اهدایت
 کیش و خلاق انانیش از اسلام آوردن خلی بر خود می نازند بحسب است ^{نظام} حال اقلین ^{نظام} در حضور چنین نارسالی
 مزاج دوین و رانجا با عالیجاه چنان غماینه بایه گفت ^{نظام} قطعه ^{نظام} خوش ^{نظام} خیز ^{نظام} و با زمانه بسازند و زور نه خود را
 نشانه ساختند ^{نظام} زیر کمان زمانه میگویند ^{نظام} زیر کی ^{نظام} بازمانه ساختند ^{نظام} خدا گوش شنود ^{نظام} چشم بینا بود
 والسلام علی اهل الرشد و الثبات ^{نظام} سلوکیکه این کور نمکان ^{نظام} بیاد شاهزاده گردند ^{نظام} او شنیده باشد ^{نظام} چه کنیم خود کرده
 را در مان نیست و ما بر طبق ^{نظام} عرایض این ^{نظام} حکمران ^{نظام} حکم کردیم ^{نظام} و گونه ^{نظام} اجازت ^{نظام} دستگیر کردن ^{نظام} و ادیم ^{نظام} معلوم نبود که
 این بیدینان ^{نظام} تقدیرات ^{نظام} بهم رسانید ^{نظام} اندر که حضور پادشاهان ^{نظام} دروغ ^{نظام} عرض ^{نظام} خواهند ^{نظام} کرد و حرف بی اهل نسبت ^{نظام} بیان
 سعادت من نمود ^{نظام} خوب ^{نظام} یار ^{نظام} باقی ^{نظام} صحبت ^{نظام} باقی ^{نظام} - انشاء اللہ تعالی می فهمیم ^{نظام} بالفعل ^{نظام} حسب ^{نظام} الحکم ^{نظام} بنام ^{نظام} فرزند ^{نظام} عالیجاه

این را در دست خود نگاه دارید و اگر در دست کسی دیگر افتاد آن را از دست او بردارید و در دست خود نگاه دارید

بنام حمید الدین خان بهادر حمید پادشاه پنج روز است که شاه عالیجاه عرض نمودند کسی دشمن جانی من اند حمید الدین خان و امیر خان و منعم خان گفتند پیر نیک ذات است با کس دشمن نیست خان حمید هم نباید باشد و احوال منعم خان برین ظلم جمول مجبیل با سنی فکر خود کردید از حال خود چو غافلید و مقایسه موت خود هم است که المکتب قریب من شکر الفعل و اقرب من جبل الوریة غافلید پیرت گبی از دست گاهی اول گاهی پانجم بعزت میبری ای عمری نسیم که دایم اگر مناسب بعالیجا بسیاریم و اگر کردی باش صفادیم تا در امانت این فانی خیانت نکند هر چه بخاطر رسد برنگارد یا عرض نماید رقعۀ ۱۶۹ بنام عنایت اللہ خان بیروز ابو الوفا حاضر بود که در ویستی ساز دل آمد چیزی برای عیال خواست گفتیم فقیر بآمد چه کار فقیر دل بریده و گریبان دریده میباید مردم فقیر فقیر میگویند زبانت که فقیر چیست و چه معنی دارد فرو جهان آئینه و هست این صورت پرستاش نفس پرواز قلبین و میگویند للہ اللهم نہنا عن نوم الغافلین آمین آمین رقعۀ ۱۷۰ اهدایت کیش و خلاق انانیش از اسلام آوردن خلی بر خود می نازند بحسب است حال اقلین در حضور چنین نارسالی مزاج دوین و رانجا با عالیجاه چنان غماینه بایه گفت قطعه خوش خیز و با زمانه بسازند و زور نه خود را نشانه ساختند زیر کمان زمانه میگویند زیر کی بازمانه ساختند خدا گوش شنود چشم بینا بود والسلام علی اهل الرشد و الثبات سلوکیکه این کور نمکان بیاد شاهزاده گردند او شنیده باشد چه کنیم خود کرده را در مان نیست و ما بر طبق عرایض این حکمران حکم کردیم و گونه اجازت دستگیر کردن و ادیم معلوم نبود که این بیدینان تقدیرات بهم رسانید اندر که حضور پادشاهان دروغ عرض خواهند کرد و حرف بی اهل نسبت بیان سعادت من نمود خوب یار باقی صحبت باقی انشاء اللہ تعالی می فهمیم بالفعل حسب الحکم بنام فرزند عالیجاه

نوشته زود بیار علی بیگ بدید که از حسن بیگ ویران کار چکنده کو طرا به رعایت خویشی افضل اهل تغیر نشد
 سکنه ^{جمع ساکن} نجاتی و آفریند و میگویند ^{پیاپی ۱۲} میگویند و میگویند ^{اگر تومی ندی داد روز داد} اگر تومی ندی داد روز داد
 هست ^{آخر الدوار الکی} چکنده از جا گیر ایشان تغیر خواهد شد و محوض نجات یافت زمین سخت
 و آسمان دور دیوان را میان صاحب جاگیر رعایا و عامل امین گفته اند دیوانی کردن آسان امین بود
 مشکل در بعضی محالات حصه ^{مراود عبد الطیف ۱۲} سپاه شمار و نظامت است آدم خدا ترس آبادان کار چیده و فهمیه بمیزان
 فکر سنجیده زود تعیین نمایند که از روز جزا بری ^{بهاست} الزمه ما و شما شویم عاقلان و برادر دیوان و قانع نگاران
 انبای جنس امین فوجدار نباشند ^{رقعه ۱۶۱} - به است ^{تایمت} التذریس رقم بگید که این باغی در بیاضیکه پادشاه
^{جمع این ۱۲} بخش مرحمت میشود و بخط خود بنویس ^{ر باغی} آتش بر دست خویش در خرمین خویش با من خود زده
 ام چه نالم از دشمن خویش ^{کس دشمن من نیست منم دشمن خویش} ای و ای من دست من و دامن خویش
^{رقعه ۱۶۲} - میر جلال الدین که از شاه عالیجاه جانشده ظاهراً همیشه زاده همت خاست که بخشی
 مابود سی زاده کریم ^{و صحیح الحسب} است چرا بر آوردند از وکیل به پرسید ^{رقعه ۱۶۳} -
 نوشته معتاد خان وحی نیست که خواه میخواه بران عمل توان کرد بندوبست ازین چیزها میرود و بهر حال
 چهل او خود بخود بیزارست و مستعفی شده بنویس که بدیوانی ^{از خدمت مغفوره ۱۲} اکبر آباد آمده خبر داد باش و دست ناظم
 را از امور دیوانی که دیوان را ساده دیده دراز نموده کوتاه کنی یاد دیوانی ^{لایمور بدیگرے تجویز کند}
^{رقعه ۱۶۴} - اسفغان و پسرش بحضرت نوشته اند که پادشاه زاده بحکایت رانای حریفی کمر بسته اند و میخواهند که
 بقلعه در آیند چنانچه یک روز بهمین طوره سوار شده تپای قلع رفتن اما زمین را مردود از خبر داری بندهای
 پادشاهی ^{حصار ۱۲} نتوانست از قلع بر آمد و ایشان را برو تاخیر در فتح بهمین سبب ^{حسب حکم در باب}
 محافظت پادشاه زاده و مفتوح ساختن قلع با آنها باید نوشت و مکرر بقلم آورده حواله دار علی بیگ ^{که}
 بپاک فرست نشود که مثل پادشاه زاده مرحوم و مغفور بنحالیفت پیوند کار پادشاهی برهم شود ^{و در حقوق خدمت}

نوشته زود بیار علی بیگ بدید که از حسن بیگ ویران کار چکنده کو طرا به رعایت خویشی افضل اهل تغیر نشد
 سکنه ^{جمع ساکن} نجاتی و آفریند و میگویند ^{پیاپی ۱۲} میگویند و میگویند ^{اگر تومی ندی داد روز داد} اگر تومی ندی داد روز داد
 هست ^{آخر الدوار الکی} چکنده از جا گیر ایشان تغیر خواهد شد و محوض نجات یافت زمین سخت
 و آسمان دور دیوان را میان صاحب جاگیر رعایا و عامل امین گفته اند دیوانی کردن آسان امین بود
 مشکل در بعضی محالات حصه ^{مراود عبد الطیف ۱۲} سپاه شمار و نظامت است آدم خدا ترس آبادان کار چیده و فهمیه بمیزان
 فکر سنجیده زود تعیین نمایند که از روز جزا بری ^{بهاست} الزمه ما و شما شویم عاقلان و برادر دیوان و قانع نگاران
 انبای جنس امین فوجدار نباشند ^{رقعه ۱۶۱} - به است ^{تایمت} التذریس رقم بگید که این باغی در بیاضیکه پادشاه
^{جمع این ۱۲} بخش مرحمت میشود و بخط خود بنویس ^{ر باغی} آتش بر دست خویش در خرمین خویش با من خود زده
 ام چه نالم از دشمن خویش ^{کس دشمن من نیست منم دشمن خویش} ای و ای من دست من و دامن خویش
^{رقعه ۱۶۲} - میر جلال الدین که از شاه عالیجاه جانشده ظاهراً همیشه زاده همت خاست که بخشی
 مابود سی زاده کریم ^{و صحیح الحسب} است چرا بر آوردند از وکیل به پرسید ^{رقعه ۱۶۳} -
 نوشته معتاد خان وحی نیست که خواه میخواه بران عمل توان کرد بندوبست ازین چیزها میرود و بهر حال
 چهل او خود بخود بیزارست و مستعفی شده بنویس که بدیوانی ^{از خدمت مغفوره ۱۲} اکبر آباد آمده خبر داد باش و دست ناظم
 را از امور دیوانی که دیوان را ساده دیده دراز نموده کوتاه کنی یاد دیوانی ^{لایمور بدیگرے تجویز کند}
^{رقعه ۱۶۴} - اسفغان و پسرش بحضرت نوشته اند که پادشاه زاده بحکایت رانای حریفی کمر بسته اند و میخواهند که
 بقلعه در آیند چنانچه یک روز بهمین طوره سوار شده تپای قلع رفتن اما زمین را مردود از خبر داری بندهای
 پادشاهی ^{حصار ۱۲} نتوانست از قلع بر آمد و ایشان را برو تاخیر در فتح بهمین سبب ^{حسب حکم در باب}
 محافظت پادشاه زاده و مفتوح ساختن قلع با آنها باید نوشت و مکرر بقلم آورده حواله دار علی بیگ ^{که}
 بپاک فرست نشود که مثل پادشاه زاده مرحوم و مغفور بنحالیفت پیوند کار پادشاهی برهم شود ^{و در حقوق خدمت}

صد ساله لعین اطفال است - بشویریکه درو که دکان خداوندند شریف مکه معظمه و رہن رستان دولت
 بسیار شنیہ ہر سال برای جلب نفع خود اپنی میفرستد۔ این مبلغا کہ میفرستیم برای مستحقین است
 بخت او فکری بجایا بد نمود کہ با آن جماعت برسد و دست این متلف حق بر آن نرسد و اگر ان عمدہ
 و مالداران و تاجران مبارک سورت از طرف خود بنویس کہ اگر بطوری معرفت آنها بمردم
 اہل استحقاق حریم شریف سالم تواند رسید بواسطت آنها ارسال داشته آید۔ خواہی نخواہی منحصر
 در اظہار و شہرت نذر سرکار والا ہم نیست + مطلوب بخوشنودی ارواح مطہرہ حضرت جناب
 جل و علا وجیب دست صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ و در صورتیکہ این مبلغ باشد چہرہ مستحقان
 جمع تاجران ^{۱۲} وسیلہ ^{۱۳} سود اگر ان ^{۱۴} پاک ^{۱۵} جمع روح ^{۱۶} مہجذب باشد چہرہ مستحقان

این ملک نباید رسانید کہ در ہمہ مقامات جلوہ اوسبحانہ اظہر است۔ سخن اقرب الیہ من جبل النورید
 رقعات بنام اسدخان۔ رقعہ ۱۵۵۔ بہین پور خلاف محمد معظم بہادر بنویس۔ بلکہ غرضت
 کند کہ تجویز خدمت فوجداری جلال آباد بشیخ کریم اللہ بسیار بجاست۔ پادشہ سپاہی بود ہم
 متصدی از احوال ش مفصل اطلاع نداریم منصب او چیست بزرگوارند از خارج بعرض رسید
 کہ وکیل منصب داریکہ در صوبہ کشمیر جاگیر دار دنیا بر قضیہ محصول جاگیر کہ از عامل کشمیر وطن میخواہد در چہری
 دیوانی از مدتی رجوع دادہ بر عایت وطن داری حق آن منصب دار از آن کشمیری بی پیرنہد ہا نہ درین صورت
 جہلا اگر عذر جہالت بہعلمی کنند شاید کہ اگر ہم الا کریمین کرم کن۔ اما عالمان را چہ عذرست مگر
 با دواز بلندگفتہ ایم و باز میگویم کہ ما را در احقاق حق و رفع تعویب تعدی رو دیدگی ہیچ یکے
 از فرزندان نیست تا بدیگری چہ رسد سر بیچ مرصع بہر امیر یکہ مرحمت شد۔ غیر از روز
 مبارک یکشنبہ نہ بند رہمان اکتفا کند و از خود نسازد۔ رقعہ ۱۶۶۔ بفرزند عزیز بہادر
 ما بنویسد کہ دنیا رفت و آخرت آمدنی شد چیزیکہ یادگار خواهد ماند بکار خواهد آمد ہمراہ بغار کہ خواهد رفت
 لے وقت دیگر امتحان کند ^{۱۷}

دانش گان این سع کہ ما را حق تلفی کندگان ^{۱۸}
 نیت ^{۱۹} بیغنا از عدو کہ ^{۲۰}
 ہر چہ نماند ^{۲۱}
 جان ^{۲۲}
 دگر ^{۲۳}
 دگر ^{۲۴}
 دگر ^{۲۵}
 دگر ^{۲۶}
 دگر ^{۲۷}
 دگر ^{۲۸}
 دگر ^{۲۹}
 دگر ^{۳۰}

کتابچه کتب کرامت کبریا کجاست پس اب کشمیر می آید شهر ری اور فارسی می قایح گفته ہیں جو اصلاً ترکی لفظ ہے اور اردو پر بنی ہوئی ہے اس کا نام شکرانہ ہے

ہیں امور خیر کہ عبارت از باقیات صالحات است امروز خود را فردای رفتگان باید دانست
و عاقل آنست کہ وقت حال را کہ بین الماضی و الاما استقبال است غنیمت داند و امر خیر و صلح
چونچه تو اندر فوراً عمل آرد و حال را رفته و آینه را شہ پندار و زیرا کہ حال روی در رفتست و
آیندہ روی در آمدن فرود سومی ہنمہ روز پنہ مردم میگوید و خود نمیکند گوش بے رقعہ ۱۶۷
فروسی با خلاص را کہ با برہ او فرستادیم و جہت تنبہ پر و پسر اعتبار از او افزودیم و ظاہر بخت و
پنہ کار افزو و دو قدر خود را کم کرد و استغفر اللہ لازم آنست کہ لازم اعتذار و استغفار بر خود واجب شمرده بدہ
نصرت جنگ برود و عذرہا بخوابد و خود را از زمرہ پیشستان پدرش انکار و دو ذائقہ کمانہ بچھو
فراموش نسازد و نظم ہیچ دانی کہ شیر مرے چیست لا شیر مرد زمانہ دانی کیست آں کہ باد شمنیا
توان ساخت لا و آں کہ باد و ستاں توان از لیسیت + رقعہ ۱۶۸ بفرزند عالی جاہ عرضدا
کن کہ ایشان استشفاع و تقصیر اعتبار خان کردہ اندا احتمال قوی کہ سید سعید اللہ درویش
نوشته باش بنویس کہ عب القادری بی دل دریں مقام دو مصراع دلچسپ گفته فرود بترش
از آہ مطلوبان کہ ہنگام دعا کردی شواجابت از در حق بہر استقبال کی آید بنام ابوالقاسم خان کہ

بخطاب کتفت خامر فراز شدہ بود و بعد فوت امیر خان بامیر خان مخاطب شدہ داروغہ
خواصا آنحضرت گشتہ و خلی در مزاج اقدس راہ داشت و لطیفہای حسب حال و بموقع
بعرض میرانیا صادر شدہ رقعہ ۱۶۹ بحمد اعظم شاہ باید نوشت کہ ما فریقہ حسن و بیانت
و جو بہ شعور ایشانیم زاہدہ بانوانکہ بیچارہ تا چند بحال تباہ و رومن خواہر ماند بر ما و شما خلق دارو و
اتلاف حق موجب ناخوشنودی خالق است نمیا انند کہ فضل شہ شہ حضرت آفریدگار استرگار چہ قدر
بیست کردن

باید دانست یعنی بدانند کہ عفو و بخشش از او
باید دانست یعنی بدانند کہ عفو و بخشش از او
باید دانست یعنی بدانند کہ عفو و بخشش از او
باید دانست یعنی بدانند کہ عفو و بخشش از او
باید دانست یعنی بدانند کہ عفو و بخشش از او
باید دانست یعنی بدانند کہ عفو و بخشش از او
باید دانست یعنی بدانند کہ عفو و بخشش از او
باید دانست یعنی بدانند کہ عفو و بخشش از او
باید دانست یعنی بدانند کہ عفو و بخشش از او
باید دانست یعنی بدانند کہ عفو و بخشش از او

م معنی بخش باشد و بعضی بالرب ہر آہ ۱۱ باب

عفو چرا ثم بشمار عاصیان یاد کرد و میفرماید برای خدا و خاطر پاکینه دیرینه و خیار پیشیت از
 سینه بردارند و آن ضعیفه را که غیر از شما دیگری ندارد شامل عواطف گردد و اسامی ایشان ^{گنہگار ۱۲} جمع جزیمه بکنه گناه ۱۲
 آنچه کردند در سزای آل روز بد دیدند دنیا گذشتنی و گذشتنیست اینها با همه کس
 ساختنی مصرعه تا کرده گناه در جهان کیست بگو به کلمه عزیز از زبان میان عبد اللطیف
 قدس سره الشریف یاد داریم که خدا ناترس را در مزاج راه دهن و ذی حق را از
 در اندن بدترین گناهانست موثر حقیقی زبان این عاصی پر معاصی را اثری بخشاد و
 زیاده برین چه باید نوشت که نیاید نوشت ^{خدای تعالی ۱۳} - ر قعه ۱۸۰ حسب حکم آنکه مرزاخان
 عب اللطیف برگاه برای سلام حمده الملك مدار الهمام بیاید ایشان اگر سوار اسپ باشند بعد
 سلام دست بر سر گذاشته عقب ایشان برود اگر بر پاگی سوار باشد بعد سلام مختار است
 و اگر بر فیل باشد برابر راه برود اگر متکلم شوند جواب بدهد و الا + و راؤ کاخصو و دیگر بنچیز اریا
 از اسپ فرود آمده سلام کنند ایشان اورا پان دهن و دیگران را علیک ^{عقب ۱۴} نقل شوقه ۱۸۱
 شاه عالیجاه که بافضل خان صادر کرده بودند سیا کمال خان در گذشت بولکیل باید نوشت
 که بعضی رسانند احوال متعینان این صوبه از حضرت پنهان نیست عنایت الله خان حسن
 عمل هر یک میباید از حضور پر نور هر کرالاتق این کار دانند مقرر نمایند کشمیری درین
 صوبه نیست که ما مقرر کنیم لکن عنایت الله خان راضی شود اصنافه این افغان البته عمل
 کاغذی خواهد بود وصول شدنی نیست پکنه از جمع می افتد و در هایت پران میگردد و نه نیست
 او باین درجه بگوشش میخورد که اگر بجای یک روپیه یک روپیه بیارد منظور نیست تغییر
 تغییر تغییر و کارها خوف الهی و دایم باز پرسس پادشاهی شرط است دیوان
 را نباید که خویش و اقربا را کار ^{ادبتر کجه} فرمایند میر مرتضی و بی لونی با
 و دیگر هر که اعتماد بر عمل او باشد برود - جاگیر برای ظلم و انظار و حجت کمال گرفتار ایم
^{ان خدمت دهد ۱۲} گرفتار و شکن ۱۲ جمع عالی ۱۲

شاه عالیجاه که بافضل خان صادر کرده بودند سیا کمال خان در گذشت بولکیل باید نوشت
 که بعضی رسانند احوال متعینان این صوبه از حضرت پنهان نیست عنایت الله خان حسن
 عمل هر یک میباید از حضور پر نور هر کرالاتق این کار دانند مقرر نمایند کشمیری درین
 صوبه نیست که ما مقرر کنیم لکن عنایت الله خان راضی شود اصنافه این افغان البته عمل
 کاغذی خواهد بود وصول شدنی نیست پکنه از جمع می افتد و در هایت پران میگردد و نه نیست
 او باین درجه بگوشش میخورد که اگر بجای یک روپیه یک روپیه بیارد منظور نیست تغییر
 تغییر تغییر و کارها خوف الهی و دایم باز پرسس پادشاهی شرط است دیوان
 را نباید که خویش و اقربا را کار فرمایند میر مرتضی و بی لونی با
 و دیگر هر که اعتماد بر عمل او باشد برود - جاگیر برای ظلم و انظار و حجت کمال گرفتار ایم
 گرفتار و شکن ۱۲ جمع عالی ۱۲

شاه عالیجاه که بافضل خان صادر کرده بودند سیا کمال خان در گذشت بولکیل باید نوشت
 که بعضی رسانند احوال متعینان این صوبه از حضرت پنهان نیست عنایت الله خان حسن
 عمل هر یک میباید از حضور پر نور هر کرالاتق این کار دانند مقرر نمایند کشمیری درین
 صوبه نیست که ما مقرر کنیم لکن عنایت الله خان راضی شود اصنافه این افغان البته عمل
 کاغذی خواهد بود وصول شدنی نیست پکنه از جمع می افتد و در هایت پران میگردد و نه نیست
 او باین درجه بگوشش میخورد که اگر بجای یک روپیه یک روپیه بیارد منظور نیست تغییر
 تغییر تغییر و کارها خوف الهی و دایم باز پرسس پادشاهی شرط است دیوان
 را نباید که خویش و اقربا را کار فرمایند میر مرتضی و بی لونی با
 و دیگر هر که اعتماد بر عمل او باشد برود - جاگیر برای ظلم و انظار و حجت کمال گرفتار ایم
 گرفتار و شکن ۱۲ جمع عالی ۱۲

کشمیر مرکب است از کاشک نام مرتاضه ست و مبر و سنسکرت کوه را گویند چون آن مرتاض از کرامت خود طول را از چهار انداخت

تاریخ طبع کتاب اور دستطرف۔ نزد ہر شہری و بلادی + از نتائج افکار خاکسار
سید اختر حسن المدعو بہ سید رضی ہدف اجتہادی۔ ہمیشہ زادہ عینی عالیجناب
نامی و گرامی مولینا سید اولاد حسین صاحب شادان بلگرامی۔ دائی و اوستادی +
ماہون ۱۲

مَدَّ ظِلَّهُ الْهَادِي

قطعة تاریخی

ہے مشکل ہاتھ آنا ایسا نسخہ فائدے والا
ہدف نے سن میلادی میں سال طبع یوں پایا
نصیحت مان لومیری خریدارو! اسے لیلو
صحت پا کر چھپے رقعات عالمگیر آدیکھو
۱۹۲۹ء

خاتمہ الطبع

الحمد للہ کہ جناب شیخ مبارک علی صاحب تاجر کتب اندرون لوہاری دروازہ لاہور
نے اس کتاب کلمات طیبات الموسوم بہ رقعات عالمگیری کو میرے خیال معظم عالیجناب
پروفیسر شادان بلگرامی سے تصحیح کر کے شائع کیا۔ جناب شیخ صاحب کا احسان فارسی
سیکھنے والوں پر علی العموم اور اہل واران امتحان بنشی پنجاب یونیورسٹی پر علی الخصوص ہوا کہ ایک
صحیح نسخہ انہوں نے مہیا کر دیا۔ ورنہ اس سے پہلے جو نسخے مطبوعہ ہاتھ آتے تھے وہ بھی غلط تھے۔
جس سے طلبہ کو سخت دشواری پیش آتی تھی۔ اگرچہ خیال معظم نے اس کتاب کی بہت کچھ تصحیح و ترمیم کی
مگر صفحہ پانچ سطر و دو میں ایک لفظ "پلوانی" آیا ہے جو اب تک لامل تھا۔ جس کو خیال معظم نے حل کر دیا
اسی طرح صفحہ ۹۹ سطر بارہ میں لفظ "نخشب" بے محل تھا۔ جس کی اب تصحیح ہو گئی۔ میں ایران میں
برسوں رہا ہوں۔ اس لئے روزمرہ ایران پر مجھے ایک حد تک عبور ہے۔ بنا برین میں کہہ
سکتا ہوں کہ اس کتاب کی فارسی ہن۔ وستانی فارسی ہے۔ پھر بھی اس کتاب کے مندرجہ
اقوال اور اعمال اور نگ زیب کا موازنہ کوئی ناظر وقت نظری سے کرے تو کوئی صحیح نتیجہ نکالا جا
سکتا ہے۔ اور بہت سے رسوم و رواجات و قوانین سلطنت مغلیہ اس کتاب سے معلوم ہوتے ہیں۔ جو
نوائید معلومات سے خالی نہیں +
ہدف اجتہادی
۱۹۲۹ء

منہ
تلخ ساقی نامحبات
بیجانہ منتہی اول